

دریا کی
دانش

حضرت مہبائب اللہ

دریای دانش

مؤسسه مطبوعات بهائی هند به نشر این مجموعه مختصر مرکب از بعضی از الواح فارسی حضرت بهاءالله جل ثنائه توفیق یافت و نامش را دریای دانش نهاد، امید آنکه طالبان حقیقت از این بحر معرفت، لثالی هدایت برآورند و از سرچشمه دانش یزدانی بیاشامند.

DARYAY-I-DANISH

Selected from the
Tablets of Baha'u'llah

Copyright 1985 by the
National Spiritual Assembly of
The Baha'is of India
Third Indian Edition January 1985

Baha'i Publishing Trust
P.O.Box 19
New Delhi – 110001, India

« منم آفتاب پیش و دریای دانش پش مردگان را تازه بنایم و

مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنایم و

منم شاهباز دست بی نیاز که پر بسگان را بکشایم و پرواز

یاموزم»

حضرت بهاء الله

بسم الله الابهي

مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان برآستی و دانائی تربیت شوند که سبب راحت خود و بندگان شوند. هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد بود. مقام انسان بلند است اگر بانسانیت مزین و الا پست تر از جمیع مخلوق مشاهده میشود.

بگو ای دوستان! امروز را غنیمت شمردید و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید. از حق میطلبیم جمیع را بطراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزین فرماید. إِنَّهُ هُوَ الْمُخْتَارُ.

بنام خداوند یکتا

ستایش بیننده پاینده‌ای را سزا است که بشبنمی از دریای
بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و بستاره‌های دانائی
بیاراست و مردمان را بیمارگاه بلند بینش و دانش راه داد و این شب‌نم
که نخستین گفتار کردگار است، گاهی بآب زندگانی نامیده میشود
چه که مردگان بیابان نادانی را زنده نماید؛ و هنگامی بروشنائی
نخستین. و این روشنی که از آفتاب دانش هویدا گشت، چون
بتابید جنبش نخستین نمودار و آشکار شد و این نمودارها از
بخشش دانای یکتا بوده اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و
پاکیزه از هر گفته و شنیده. بینائی و دانائی گفتار و کردار را دست
از دامن شناسائی او کوتاه. هستی و آنچه از او هویدا این گفتار را
گواه. پس دانسته شد نخستین بخشش کردگار گفتار است و پاینده
و پذیرنده او خرد. اوست دانای نخستین در دبستان جهان و اوست
نمودار یزدان. آنچه هویدا از پرتو بینائی اوست و هر چه آشکار،

نمودار دانائی او. همه نامها نام او و آغاز و انجام کارها باو.
نامه شما در زندان باین زندانی روزگار رسید. خوشی آورد و بر
دوستی افزود و یاد روزگار پیشین را تازه نمود. سپاس دارای جهان
را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود. دیدیم و گفتیم و
شنیدیم. امید چنان است که آن دیدار را فراموشی از پی درنیاید و
گردش روزگار یاد او را از دل نبرد و از آنچه کشته شد گیاه دوستی
بروید و در انجمن روزگار سبز و خرم و پاینده بماند.

اینکه از نامهای آسمانی پرسش رفته بود، رگ جهان در دست
پزشک دانا است، درد را می بیند و بدانائی درمان میکند. هر روز
را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را
درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده
میشود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی
انداخته. مردمانیکه از باد خود بینی سرمست شده اند پزشک دانا
را از او بازداشته اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار
نموده اند. نه درد میدانند نه درمان میشناسند. راست را کثر

انگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند. بشنوید آواز این زندانی را. بایستید و بگوئید، شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند.

بگو ای مردگان! دست بخشش یزدانی آب زندگانی می‌دهد، بشتابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد.

درباره زبان نوشته بودید، تازی و پارسی هر دو نیکو است. چه که آنچه از زبان خواسته‌اند پی بردن بگفتار گوینده است و این از هر دو می‌آید. و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است هر چه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است.

ای دوست! چون گفتار نخستین در روز پسین بمیان آمد گروهی از مردمان آسمانی آواز آشنا شنیدند و بآن گرویدند. و گروهی چون کردار برخی را با گفتار یکی ندیدند از پرتو آفتاب دانائی دور ماندند.

بگو ای پسران خاک! یزدان پاک می‌فرماید: آنچه در این روز پیروز شما را از آلائش پاک نماید و بآسایش رساند همان راه، راه

منست. پاکی از آرایش، پاکی از چیزهایی است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد. و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگر چه نیک باشد. و آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک خواه همه روی زمین نماید. آنکه او آگاه، این گفتار را گواه که اگر همه مردمان زمین بگفته آسمانی پی میبردند هرگز از دریای بخشش یزدانی بی بهره نمی ماندند. آسمان راستی را روشن تر از این ستاره ای نبوده و نیست.

نخستین گفتار دانا آنکه، ای پسران خاک! از تاریکی بیگانگی بروشنی خورشید یگانگی روی نمائید، اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همه چیزها بکار آید. ای دوست! درخت گفتار را خوشتر از این برگی نه و دریای آگاهی را دلکش تر از این گوهر نبوده و نخواهد بود.

ای پسران دانش! چشم سر را پلک بآن نازکی از جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید، دیگر پرده آز اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود. بگو ای مردمان! تاریکی آزرشک روشنائی جان را

پوشاند، چنانکه ابرروشنائی آفتاب را. اگر کسی بگوش هوش این گفتار را بشنود پرآزادی برآرد و بآسانی در آسمان دانائی پرواز نماید.

چون جهان را تاریکی فراگرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا گشت تا کردارها دیده شود. و این همان روشنی است که در نامه‌های آسمانی بآن مژده داده شد. اگر کردگار بخواهد، دل‌های مردمان روزگار را بگفتار نیک پاک و پاکیزه کند و خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازه نماید. ای مردمان! گفتار را کردار باید، چه که گواه راستی گفتار، کردار است و آن بی این، تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درهای بینائی نگشاید. دانای آسمانی میفرماید: گفتار درشت بجای شمشیر دیده میشود و نرم آن بجای شیر، کودکان جهان ازین بدانائی رسند و برتری جویند.

زبان خرد میگوید هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه. از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش.

پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که
راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز که پر بستگان را
بگشایم و پرواز بیاموزم.

دوست یکتا میفرماید: راه آزادی باز شده، بشتابید و چشمه
دانائی جوشیده، از او بیاشامید.

بگو ای دوستان! سراپرده یگانگی بلند شد، بچشم بیگانگان
یکدیگر را ببینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار.
براستی میگویم، هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید او
پسندیده آفریننده بوده و هست. بگو ای مردمان! در سایه داد و
راستی راه روید و در سراپرده یکتائی در آئید.

بگو ای دارای چشم! گذشته آینه آینده است، ببینید و آگاه
شوید، شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید. امروز
بهترین میوه درخت دانائی چیزی است که مردمان را بکار آید و
نگاهداری نماید.

بگو زبان گواه راستی من است، او را بدروغ میالائید. و جان

گنجینه راز من است، او را بدست آزمسپارید. امید چنان است
که در این بامداد که جهان از روشنیهای خورشید دانش روشن است
بخواست دوست پی بریم و از دریای شناسائی بیاشامیم.

ای دوست! چون گوش کمیاب است چندی است که خامه در
کاشانه خود خاموش مانده. کار بجائی رسیده که خاموشی از گفتار
پیشی گرفته و پسندیده تر آمده.

بگو ای مردمان! سخن باندازه گفته میشود، تا نورسیدگان بمانند
و نورستگان برسند. شیر باندازه باید داد تا کودکان جهان بجهان
بزرگی درآیند و در بارگاه یگانگی جای گزینند. ای دوست زمین
پاک دیدیم تخم دانش کشتیم، دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید،
بسوزاند یا برویاند؟

بگو امروز به پیروزی دانای یکتا، آفتاب دانائی از پس پرده جان
برآمد و همه پرنندگان بیابان از باده دانش مستند و بیاد دوست
خرسند. نیکو است کسی که بیاید و بیابد.

ای ربّ استغفرک بلسانی و قلبی و نفسی و فؤادی و روحی و

جسدى و جسمى و عظمى و دمدى و جلدى، و إنك أنت التواب
الرحيم. و أستغفرک يا إلهى باستغفار الذى به تهبّ روائح الغفران
على أهل العصيان و به تُلبس المذنبين من رداء عفوك الجميل. و
أستغفرک يا سلطانى باستغفار الذى به يظهر سلطان عفوك و
عنايتك و به يستشرق شمس الجود و الافضال على هيكل
المذنبين و أستغفرک يا غافرى و موجدى باستغفار الذى به يُسرَعَن
الخاطئون الى شطر عفوك و احسانك و يقومنّ المریدون لدى
باب رحمتك الرحمن الرحيم. و أستغفرک يا سيدى باستغفار
الذى جعلته ناراً لتُحرق كلّ الذنوب و العصيان عن كلّ تائب راجع
نادم باكى سليم و به يَطْهَرُ اجساد الممكنات عن كدورات الذنوب
و الآثام و عن كلّ ما يكرهه نفسك العزيز العليم.

هُوَ اللَّهُ تَعَالَى شَأْنُهُ الْعَظْمَةُ وَالْأَقْتِدَارُ

حمد مقدّس از ذکر و بیان حضرت معبود و مالک غیب و شهودی را لایق و سزا که از نقطه اولی کتب لاتحصی پدید آورد. و از کلمه علیا خلق اولین و آخرین ظاهر فرمود. و در هر قرنی از قرون و هر عصری از اعصار بمقتضیات حکمت بالغه سفیری فرستاد تا خلق افسرده را بماء بیان زنده نماید. اوست مبین و اوست مترجم، چه که ناس از ادراک آنچه در کتب الهی از قلم اعلی جاری شده و نازل گشته قاصر و عاجزند. در هر حال مذکّر و هادی و معرّف و معلّم لازم، لذا سفرا و انبیا و اصفیا فرستاد تا ناس را از مقصود تنزیل کتب و ارسال رسل آگاه نمایند و کلّ عارف شوند بودیعه ربّانیّه که در ایشان بنفس ایشان گذاشته شده.

انسان طلسم اعظم است و لکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده. بیک کلمه خلق فرمود بکلمه اخری بمقام تعلیم هدایت نمود و بکلمه دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود.

حضرت موجود میفرماید:

انسان را بمثابة معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما.
بتربیت، جواهر آن بعرضه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع
گردد... انتهی.

اگر نفسی در کتب منزله از سماء احدیه بدیده بصیرت مشاهده
نماید و تفکر کند ادراک مینماید که مقصود آنست جمیع نفوس،
نفس واحده مشاهده شوند تا در جمیع قلوب نقش خاتم «المَلِكُ
لِلَّهِ» منطبع شود و شمس و عنایت و اشراقات انجم فضل و رحمت
جمیع را احاطه نماید. حق جلّ جلاله از برای خود چیزی اخذ
ننموده. نه از اطاعت عالم باو نفعی راجع و نه از ترک آن نقصی
وارد. در هر آن طیر ملکوت بیان باین کلمه ناطق: «جمیع را از
برای تو خواستم و تو را از برای خود». اگر علمای عصر بگذارند و
مَنْ عَلَى الْأَرْضِ رَائِحَةٌ مَحَبَّةٍ وَاتِّحَادٍ رَا بِيَابِنْد، در آن حین نفوس
عارفه بر حرّیت حقیقی آگاه شوند، راحت اندر راحت مشاهده
نمایند، آسایش اندر آسایش. اگر ارض بانوار آفتاب این مقام منور

شود، إذا يصدق أن يقال «لاترى فيها عوجاً ولا أمتاً».

و الصلاة و السلام على من ابتسم بظهوره ثغر البطحاء، و تعطر
بنفحات قميصه كل الورى الذى أتى لحفظ العباد عن كل ما
يضرهم فى ناسوت الانشاء. تعالى تعالى مقامه عن وصف
الممكنات و ذكر الكائنات. به ارتفع خباء النظم فى العالم و علم
العرفان بين الأمم. و على آله و أصحابه الذين بهم نُصبت رايات
التوحيد و اعلام النصر و التفريد. و بهم ارتفع دينُ الله بين خلقه و
ذكره بين عباده. أسأله تعالى بأن يحفظه عن شر أعدائه الذين
خرقوا الأحجاب و هتكوا الأستار إلى أن نكست راية الاسلام بين
الأنام.

و بعد عرض ميشود نامه آن جناب رسيد و نفحه وصال از او
متضوع. الحمد لله بعد از حكم محكم فراق نسيم قرب و لقا مرور
نمود و ارض قلب را بماء سرور و فرح تازه فرمود. لله الحمد فى كل
الأحوال. إنشاء الله حق جل جلاله عنایت فرمايد و جميع من
على الارض را بما يحب و يرضى هدايت نمايد. مشاهده فرمائيد،

سالهاست نه ارض ساکن است و نه اهل آن. گاهی بحرب مشغول و هنگامی ببلاهای ناگهانی معذب. باساء و ضراء ارض را احاطه نموده مع ذلک احدی آگاه نه که سبب آن چیست و علت آن چه؟ اگر ناصح حقیقی کلمه‌ای فرموده، آن را بر فساد حمل نموده‌اند و از او نپذیرفته‌اند، انسان متحیر که چه گوید و چه عرض نماید! دو نفس دیده نمیشود که فی الحقیقه در ظاهر و باطن متحد باشند. آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود، مع آنکه کلّ از برای اتحاد و اتفاق خلق شده‌اند.

حضرت موجود می‌فرماید:

ای دوستان! سراپردهٔ یگانگی بلند شد، بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار ...
انتهی.

إنشاء الله نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدس فرماید.
اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حق جل جلاله‌اند همت نمایند و بما ینتفع به من علی الأرض قیام فرمایند، عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد.

حضرت موجود میفرماید:

خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا: مجازات و مکافات.

و در مقام دیگر بلغت فصیحی میفرماید:

للعدل جندٌ وهی مجازات الاعمال و مکافاتها، بهما ارتفع خِباءُ

النظم فی العالم و أخذ کل طاع زمامَ نفسه من خشية الجزاء ...

انتهی.

و در مقام دیگر میفرماید:

یا معشرَ الأمراء! لیس فی العالم جند أقوى من العدل و العقل.

براستی میگویم جندی در ارض اقوی از عدل و عقل نبوده و

نیست. طوبی لِمَلِكِ یَمْشِی و تَمْشِی أَمَامَ وَجْهِهِ رَايَةَ الْعَقْلِ و عَنِ

وَرَائِهِ كِتَابَةَ الْعَدْلِ، إنه غرة جبین السلام بین الأنام و شامة و جنة

الأمان فی الامکان...انتهی

فی الحقیقه اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود، ارض

غیر ارض مشاهده گردد.

و در مقامی حضرت موجود در سبب و علت اولیة سکون و

راحت امم و عمار عالم میفرماید:

لابد بر اینست مجمع بزرگی در ارض بر پا شود. و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند. و آن اینست که دول عظیمه برای آسایش عالم بصلح محکم متشبث شوند. و اگر ملکی بر ملکی برخیزد جمیع متفقا بر منع قیام نمایند. در این صورت عالم محتاج مهمات حربیه و صفوف عسکریه نبوده و نیست، إلا علی قدر یحفظون به ممالکهم و بلدانهم. اینست سبب آسایش دولت و رعیت و مملکت. انشاءالله ملوک و سلاطین که مرایای اسم عزیز الهی اند باین مقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ دارند.

و همچنین میفرماید:

از جمله اموری که سبب اتحاد و اتفاق میگردد و جمیع عالم یک وطن مشاهده میشود آنست که السن مختلفه بیک لسان منتهی گردد، و همچنین خطوط عالم بیک خط. باید جمیع ملل، نفوسی معین نمایند از اهل ادراک و کمال، تا مجتمع شوند و

بمشاورت یکدیگر یک لسان اختیار کنند، چه از السن مختلفه موجوده و چه لسان جدید تازه اختراع نمایند و در جمیع مدارس عالم اطفال را بآن تعلیم دهند...انتهی.

عنقریب جمیع اهل عالم بیک لسان و یک خط مزین، در این صورت هر نفسی بهر بلدی توجه نماید مثل آنست که در بیت خود وارد شده. این امور لازم و واجب. هر ذی بصر و سمعی باید جهد نماید تا اسباب آنچه ذکر شد از عالم الفاظ و اقوال بعرضه شهود و ظهور آید.

الیوم هیکل عدل تحت مخالب ظلم و اعتساف مشاهده میشود. از حق جل جلاله بخواهید تا نفوس را از دریای آگاهی بی نصیب نفرماید چه اگر فی الجمله آگاه شوند ادراک مینمایند که آنچه از قلم حکمت جاری و ثبت شده بمنزله آفتاب است از برای جهان. راحت و امنیّت و مصلحت کل در آنست و الا هر یوم بلای جدیدی ارض را اخذ نماید و فتنه تازه‌ای بر پا شود. انشاءالله نفوس عالم موفق شوند و سرج بیانات مشفقانه را بمصایب

حکمت حفظ نمایند. امید هست که کل بطراز حکمت حقیقی
که اسّ اساس سیاست عالم است مزین گردند.
حضرت موجود می فرماید:

آسمان سیاست بنیر این کلمه مبارکه که از مشرق اراده اشراق
نموده منیر و روشن است. ینبغی لکل آمرآن یزن نفسه فی کل یوم
بمیزان القسط و العدل ثم یحکم بین الناس و یأمرهم بما یتهدیهم
إلی صراط الحکمة و العقل...انتهی.

اینست اسّ سیاست و اصل آن. حکیم آگاه از این کلمه
استخراج مینماید آنچه سبب راحت و امنیّت و حفظ نفوس و دماء
و امثال آنست. اگر صاحبان افئده از دریای معانی که در این
الفاظ مستور است بیاشامند و آگاه گردند کل شهادت میدهند بر
علوّ بیان و سموّ آن. این فانی اگر آنچه ادراک نموده عرض نماید
جمیع گواهی دهند بر حکمت بالغه الهیّه. اسرار سیاست در این
کلمه مکنون و آنچه ناس بآن محتاج، در او مخزون. این خادم
فانی از حق جل جلاله سائل و آمل که ابصار عالم را بنور حکمت

منور فرماید تا کل ادراک نمایند آنچه را که الیوم لازم است. امروز
انسان کسی است که بخدمت جمیع من علی الأرض قیام نماید.
حضرت موجود میفرماید:

طوبی لمن أصبح قائما على خدمة الأمم.

و در مقام دیگر میفرماید:

ليس الفخر لمن يحبُّ الوطن بل لمن يحبُّ العالم... انتهى.

فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الأرض
اهل آن. و مقصود از اتحاد و اتفاق که در کتب انبیا از قلم اعلی
ثبت شده در امور مخصوصه بوده و خواهد بود، نه اتحادیکه سبب
اختلاف شود و اتفاق بآن، علت نفاق گردد. این مقام اندازه و
مقدار است و مقام اعطاء کل ذی حقِّ حقّه است. طوبی لمن
عرف و فاز و یا حسرةً للغافلین. آثار طبیعت بنفسها بر این شاهد و
گواه، و هر حکیم بینائی بر آنچه عرض شد مطلع و آگاه، مگر
نفوسی که از کوثر انصاف محرومند و در هیماء غفلت و حمیت
جاهلیّه هائم.

حضرت موجود میفرماید:

ای پسران انسان! دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است، او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضاء منمائید. اینست راه مستقیم و اسّ محکم متین. آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند...انتهی.

امید هست که علما و امرای ارض متحداً بر اصلاح عالم قیام نمایند. و بعد از تفکر و مشورت کامل بدریاق تدبیر، هیکل عالم را که حال مریض مشاهده میشود شفا بخشند و بطراز صحت مزین دارند.

حضرت موجود میفرماید:

آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر: مشورت و شفقت. در جمیع امور بمشورت متمسک شوید، چه که اوست سراج هدایت، راه نماید و آگاهی عطا کند...انتهی.

باید اول هر امری آخر آن ملاحظه شود و از علوم و فنون آنچه

سبب منفعت و ترقی و ارتفاع مقام انسان است اطفال بآن مشغول گردند تا رائحهٔ فساد از عالم قطع شود و کل بهمت اولیای دولت و ملت در مهمل امن و امان مستریح مشاهده شوند.

حضرت موجود میفرماید:

علمای عصر باید، ناس را در تحصیل علوم نافع امر نمایند تا خود و اهل عالم از آن منتفع گردند. علومیکه از لفظ ابتدا و بلفظ منتهی گردد مفید نبوده و نخواهد بود. اکثری از حکمای ایران عمرها بدرس حکمت مشغولند و عاقبت حاصل آن جز الفاظی نبوده و نیست...انتهی.

و در جمیع امور باید رؤسا بااعتدال ناظر باشند چه هر امری که از اعتدال تجاوز نماید از طراز اثر محروم مشاهده شود. مثلاً حرّیت و تمدن و امثال آن، مع آنکه بقبول اهل معرفت فائز است اگر از حد اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد. اگر این نقطه تفصیل شود بیان بطول انجامد و بیم آنست که سبب کسالت گردد. از حق جل جلاله این فانی سائل و آمل که جمیع را خیر عطا فرماید. و

فی الحقیقه هر نفس دارای او شد دارای کل است.

حضرت موجود میفرماید:

زبان خرد میگوید: هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه، از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش، پژمردگان را تازه نمایم و مردگانرا زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز، پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم...انتهی.

و همچنین میفرماید:

آسمان خرد بدو آفتاب روشن: بردباری و پرهیزکاری...انتهی.
یا حبیبی! بحور مفصله در این کلمات مختصره مسطور است.
طوبی لنفس عرفت و شربت و فازت و الحسرة للغافلین. این فانی
از اهل ارض انصاف طلب مینماید که فی الجملة گوش لطیف
رقیق محبوب را که از برای اصغای کلمه حکمت خلق شده، از
سبحات و اشارات و ظنون و اوهام لایسمنه و لایغنیه پاک و طاهر
نمایند تا ناصح اقبال کند باظهار آنچه سبب برکت عالم و خیر امم

است. حال در اکثر ممالک نور اصلاح مخمود و خاموش و نار
فساد ظاهر و مشتعل. دو مملکت عظیمه که هر دو خود را رأس
تمدن و محیی آن و مقنن قوانین می‌شمردند، بر حزبی از احزاب که
منسوب بحضرت کلیم است قیام نموده‌اند! ان اعتبروا یا اولی
الابصار. اعتساف شأن انسان نبوده و نیست. در کل احوال باید
بانصاف ناظر باشد و بطراز عدل مزین. از حق بطلبید، بایادی
عنایت و تربیت، نفوسی چند را از آرایش نفس و هوی مطهر
فرمایید، تا لله قیام نمایند و لوجه تکلم کنند، که شاید آثار ظلم
محو شود و انوار عدل عالم را احاطه نماید. ناس غافلند، مبین
لازم است.

حضرت موجود میفرماید:

حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای هیکل عالم. انشاءالله،
ارض از این دو عطیّه کبری محروم نماند و ممنوع نشود... انتهی.
آنچه ذکر شده و میشود نظر بحبّ خدمتی است که این عبد
بجمیع من علی الارض داشته و دارد.

یا حبیبی! در جمیع احوال انسان باید متشبث شود با سبایی که
سبب و علت امنیت و آسایش عالم است.

حضرت موجود میفرماید:

آنچه در این روز پیروز شما را از آرایش پاک نماید و باسایش
رساند، همان راه راست بوده و خواهد بود... انتهی.

إنشاءالله، از همت اولیا و حکمای ارض، اهل عالم بما ینفعهم
آگاه شوند. غفلت تا کی؟ اعتساف تا کی؟ انقلاب و اختلاف تا
کی؟ این خادم فانی متحیر است، جمیع، صاحب بصر و سمعند و
لکن از دیدن و شنیدن محروم مشاهده میشوند! حب این عبد بآن
جناب، خادم را بر آن داشت که باین اوراق مشغول شود. و الا
فی الحقیقه اریاح یأس از جمیع جهات در عبور و مرور است و
انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزايد. آثار هرج و مرج
مشاهده میشود، چه که اسبابیکه حال موجود است بنظر موافق
نمی آید. از حقّ جلّ جلاله میطلبم که اهل ارض را آگاه نماید و
عاقبت را بخیر منتهی فرماید و بآنچه سزاوار است مؤید دارد. اگر

انسان بقدر و مقام خود عارف شود جز اخلاق حسنه و اعمال طیبه راضیه مرضیه از او ظاهر نشود.

اگر حکما و عرفای مشفق، ناس را آگاه نمایند جمیع عالم قطعه واحده مشاهده گردد. هذا حق لاریب فیه. یسأل الخادم همّة من کل ذی همّة ليقوم علی اصلاح البلاد و احیاء الأموات بماء الحکمة و البیان، حباً لله الفرد الواحد العزیز المنان.

حکمت هیچ حکیمی ظاهر نه مگر به بیان، و این مقام کلمه است که از قبل و بعد در کتب ذکر شده، چه که جمیع عالم از کلمه و روح آن بمقامات عالیّه رسیده اند. و بیان و کلمه باید مؤثر باشد و همچنین نافذ. و باین دو طراز در صورتی مزین که لله گفته شود و بمقتضیات اوقات و نفوس ناظر باشد.

حضرت موجود میفرماید:

إنّ البیان جوهر یطلب النفوذ و الاعتدال. أما النفوذ معلق باللطافة و اللطافة منوطة بالقلوب الفارغة الصافية. و أما الاعتدال امتزاجه بالحکمة الّتی ذکرناها فی الألواح...انتهی.

از برای هر کلمه روحی است لذا باید مکلم و مبین ملاحظه نمایند و بوقت و مقام کلمه القا فرمایند چه که از برای هر کلمه اثری موجود و مشهود.

حضرت موجود میفرماید:

یک کلمه بمثابه نار است و اخری بمثابه نور و اثر هر دو در عالم ظاهر. لذا باید حکیم دانا در اول بکلمه‌ای که خاصیت شیر در او باشد، تکلم نماید تا اطفال روزگار تربیت شوند و بغایت قصوای وجود انسانی که مقام ادراک و بزرگیست فائز گردند.

و همچنین میفرماید:

یک کلمه بمثابه ربیع است و نهالهای بستان دانش از او سرسبز و خرم. و کلمه دیگر مانند سموم...انتهی.

حکیم دانا باید بکمال مدارا تکلم فرماید تا از حلاوت بیان کلّ بما ینبغی للانسان فائز شوند. ای حبیب من! کلمه الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لا تحصی.

حضرت موجود میفرماید:

عالم را کلمه مسخر نموده و مینماید. اوست مفتاح اعظم در عالم، چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب سماء است از او مفتوح. یک تجلی از تجلیاتش در مرآت حبّ اشراق نموده، کلمه مبارکه «أنا المحبوب» در او منطبق. بحریت دارا و جامع، هر چه ادراک شود از او ظاهر گردد. تعالی تعالی هذا المقام الأعلى الذی کینونة العلو و السموّ تمشی عن ورائه مهلاً مکبراً... انتهی.

گویا ذائقه اهل عالم از تب غفلت و نادانی تغییر نموده، چه که از حلاوت بیان غافل و محروم مشاهده میشوند. بسیار حیف است که انسان خود را از اثمار شجره حکمت ممنوع سازد. ایام و ساعات در مرور است. ید قدرت إنشاء الله جمیع را حفظ فرماید و بافق دانائی کشاند. إنّ ربّنا الرّحمن لهو المؤید العلیم الحکیم...

هُوَ الْعَلِيُّ الْعَالِي الْأَعْلَى

ای بلبلان الهی، از خارستان ذلت بگلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی، قصد آشیان روحانی فرمائید. مژده بجان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای گلزار قدم را گشوده. چشمها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوشها را مژده دهید که هنگام استماع آمد. دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و هدهدان سبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده.

ای عاشقان روی جانان! غم فراق را بسرور وصال تبدیل نمائید و سمّ هجران را بشهد لقاء بیامیزید. اگر چه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان، در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق مینماید و محبوب جوای احباب گشته. این فضل را غنیمت شمیرید و این نعمت را کم نشمرید. نعمتهای باقیه را نگذارید و باشیای فانیه قانع نشوید. برقع از چشم قلب بردارید و

پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست بی حجاب بینید و ندیده
بینید و نشنیده بشنوید.

ای بلبلان فانی، در گلزار باقی گلی شگفته که همه گلها نزدش
چون خار و جوهر جمال نزدش بی مقدار. پس از جان بخروشید و از
دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید ببوستان
وصال درآید و از گل بی مثال بوئید و از لقای بی زوال حصّه برید و
از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رایحه قدس
روحانی بی نصیب نمانید. این پند بندها بگسلد و سلسله جنون
عشق را بجنباند. دلها را بدلدار رساند و جانها را بجانان سپارد.
قفص بشکند و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند.

چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها که باآخر
رسید و چه ساعتها که بانتهای آمده و جز باشتغال دنیای فانی نفسی
بر نیامد. سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود.
عمرها چون برق میگذرد و فرقهها بر بستر تراب مقرر و منزل گیرد.
دیگر چاره از دست رود و امور از شست. شمع باقی بی فانوس

روشن و منیرگشته و تمام حجابات فانی را سوخته .

ای پروانگان! بی پروا بشتابید و بر آتش زیند و ای عاشقان بی دل
و جان بر معشوق بیائید و بی رقیب نزد محبوب دوید. گل مستور
ببازار آمد، بی ستر و حجاب آمد و بکلّ ارواح مقدّسه ندای وصل
میزند، چه نیکو است اقبال مقبلین . فهنیئاً للفائزین بأنوار حسن
بدیع .

آغاز گفتار ستایش پروردگار است

ای بندگان! چشمه‌های بخشش یزدانی در جوش است از آن بنوشید، تا بیاری دوست یکتا از خاک تیره پاک شوید و بکوی دوست یگانه درآئید. از جهان بگذرید و آهنگ شهر جانان نمائید.

ای بندگان! آتش پرده‌سوز، برافروخته دست من است، او را بآب نادانی می‌فسرید. آسمانها نشانهای بزرگی منست، بدیده پاکیزه در او بنگرید و ستاره‌ها گواه راستی منند، باین راستی گواهی دهید.

ای بندگان! دیدن بدیده بوده و شنیدن بگوش. هر که در این روز فیروز آواز سروش را نشنید دارای گوش نبوده و نیست. گوش نه گوش است که بدیده از آن نگرانی. چشم نهان باز کن تا آتش یزدان بینی و گوش هوش فرا دار تا گفتار خوش جانان بشنوی.

ای بندگان! اگر درد دوست دارید درمان پدیدار. اگر دارای دیده بیننده‌اید گل روی یار در بازار نمودار. آتش دانائی بر افروزید

و از نادان بگریزید. اینست گفتار پروردگار جهان.

ای بندگان! تن بی‌روان مرده است و دل بی‌یاد یزدان پژمرده.
پس بیاد دوست بیامیزید و از دشمن بپرهیزید. دشمن شما چیزهای
شما است که بخواهش خود آن را یافته‌اید و نگاه داشته‌اید و جان
را بآن آلوده‌اید. جان برای یاد جانان است آن را پاکیزه دارید،
زبان برای گواهی یزدان است آن را بیاد گمراهان می‌لایید.

ای بندگان! براستی می‌گوییم: راستگو کسی است که راه راست
را دیده. و آن راه یکی است و خداوند آن را پسندیده و آماده
نموده. و این راه در میان راهها مانند آفتاب جهانتاب است در
میان ستارگان، هر کس باین راه نرسیده، آگاه نه و بی‌راه بوده.
اینست سخن یکتا خداوند بی‌مانند.

ای بندگان! روزگار بنگاه دیوان است، خود را از نزدیکی او
نگاه دارید. دیوان، گمراهانند که در خوابگاه فراموشی با کردار
تباه آرمیده‌اند. خواب آنها خوشتر از بیداری است و مردن آنها
دلکش‌تر از زندگی.

ای بندگان! نه هر تن دارای روان است و نه هر کالبد دارای جان. امروز دارای روان تنی است که بجان آهنگ کوی جانان نموده. انجام هر آغاز امروز است، خود را کور مکنید، دوست یکتا نزدیک است، خود را دور نمائید.

ای بندگان! تنهای شما مانند نهالهای باغستان است و از بی آبی نزدیک بخشکی است. پس بآب آسمانی که از ابر بخشش یزدانی روانست تازه نمائید. گفتار را کردار باید. هر که گفتار را پذیرفت مرد کردار اوست و گرنه مردار به از اوست.

ای بندگان! سخن دوست شیرین است، کو کسی که بیابد؟ کجاست گوشه‌گوشی که بشنود؟ نیکو است کسی که امروز با دوست پیوندد و از هر چه جز اوست در رهش بگذرد و چشم پوشد تا جهان تازه بیند و بمینوی پاینده راه یابد.

پروردگار جهان میفرماید:

ای بندگان! از خواهشهای خود بگذرید و آنچه من خواسته‌ام آن را بخواهید. راه بی‌راهنما نروید و گفتار هر راه نما را نپذیرید.

بسیاری از راهنمایان گمراهانند و راه راست را نیافته‌اند. راهنما کسی است که از بند روزگار آزاد است و هیچ چیز او را از گفتار راست باز ندارد.

ای بندگان! راستی پیشه کنید و از بیچارگان رو برمگردانید و نزد بزرگان مرا یاد نمائید و مترسید.

ای بندگان! از کردار بد پاک باشید و بگفتار پروردگار رفتار کنید. اینست سخن خداوند یکتا.

هُوَ اللَّهُ تَعَالَى شَأْنُهُ الْكَبِيرَاءُ

ای سلمان! در هر امور اقتدا بحق کن و بقضایای الهی راضی باش. ملاحظه کن که این غلام، مع آنکه از جمیع جهات بر حسب ظاهر امور بر او سخت شده و ابواب ظاهره مسدود گشته و در کلّ حین شیاطین بر اطفاء سراج الله و اخماد نار او مشغولند، چنان منیر و مستضئ است که به اشرف السّموات و الارض. و چنان ما بین ناس مشهود که گویا ابدای ضرّی بر او وارد نشده.

از علوّ و دنوّ و عزّت و ذلّت دنیا منال. در کلّ احوال بما ناظر باش، چه که کلّ آنچه مشهود، مفقود خواهد شد. اینکه مشاهده مینمائی که بعضی از ناس بعزت دنیا مسرورانند و بعلوّ آن مغرور، این از غفلت آن نفوس است. و هر ذی بصرو ذی نظری شهادت میدهد که این قول حقّ است و این بیان از مشرق تبیان اشراق نموده، چه که کلّ عالمنند باینکه جمیع این امورات غیر معتبر و غیر ثابت است. و چون رسول موت وارد شود جمیع متغیّر. لذا معلوم و

محقق است نفوسیکه باین امور دل بسته‌اند غافلند و از غفلت است که باین اسباب ظاهره مشغول شده‌اند.

در لوحی از الواح نازل که از جمله علامت بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمل امر سلطنت ننماید. سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمل آن نماید. آن ایام ایام ظهور عقل است ما بین بریه. مگر آنکه نفسی لاطهار امرالله و انتشار دین او حمل این ثقل عظیم نماید. و نیکو است حال او که لحب الله و امره و لوجه الله و اظهار دینه خود را باین خطر عظیم اندازد و قبول این مشقت و زحمت نماید. این است که در الواح نازل که دعای چنین سلطان و محبت او لازم است.

ای سلمان! دنیا در مرور است و عنقریب کلّ من علی الارض از آنچه مشاهده مینمائی بتراب راجع خواهند شد. از خدا میطلبیم که جمیع احبّای خود را مؤیّد فرماید که استنشاق طیب گلزار معنوی نمایند و هر نفسی بآن فائز شد ابداً بغیر الله ناظر نبوده و نخواهد بود و بقضایای او راضی و صابر و شاکر خواهد شد.

محرزون مباش که بلقاء فائز نشدی. قد کتب الله لك أجر من
حضر بين يديه. إنشاء الله سعی کن که از تو اعمال حق ظاهر شود و
بناری مشتعل باشی که جمیع از تو کسب حرارت کنند.

أن اقبل إلى الله بقلب طاهر و نفس زكية و لسان صادق و بصر
مقدس. ثم ادعوه في كل الأحوال، إنه معين من أقبل إليه و إنه
لهو الغفور الرحيم. قد سمعنا ضجيج الاسراء من أهلي و أحبتي. لله
الحمد بما جعلوني و أهلي و أحبتي أسارى في سبيله. لو نزول
الشمس لا يزول هذا الذكر فسوف يظهر الله ما أراد إنه لهو العزيز
القدير.

از برای احدی از اسراء الا اسم الله ميم عليه بهاء الله نظر
بحکمت لوح نازل نشد. و لکن جمیع را تکبیر برسانید و امور کلّ
مشهود است. یک لوح مخصوص جناب عبد الوهاب نازل شد
برسانید. و لو نزل بلسان القوم و قواعدهم الظاهرة و لکن یکفی من
على الارض لو هم يشعرون. در الواح اطراف اسم معین نشده و
لکن عند الله معلوم و مشهود. و هر یک از الواح باقتضاء نازل.

طوبى لمن يعرف و يكون من الشاكرين . يك جعبه نبات بجهت
حضرات موصل داده شد، برسانيد .

نسئلك اللهم بالذين جعلهم الأشقياء أسارى من الزوراء إلى
الحدباء و بالنسبة التي كانت بينهم و بين مظهر أمرک بأن تثبت
احباءک على حبک ثم استقمهم على ما كانوا عليه فى انتشار
أمرک . فیا الهی أنت ترى و تعلم ما ورد عليهم فى حبک و
رضائک بحيث بکت عليهم عيون أصفیائک و أهل سرادق
مجدک . أسألك بأن لا تحرمهم من عواطفک و الطافک ثم
اسکنهم فى جوار رحمتک فى الدنيا و الآخرة . إنک أنت على
کل شیء قدير .

روشنی هر نامه نام زنده پاینده بوده

ای بندگان! سزاوار اینکه در این بهار جانفزا از باران نیشان
یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش
سایه گسترده. با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را
در این جامه بشناخت.

بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آن را بیادهای نافرمانی
خاموش نمائید. روز ستایش است، باسایش تن و آرایش جان
مپردازید. اهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند، آگاه باشید و بروشنی
نام خداوند یکتا خود را از تیرگیها آزاد نمائید. دوست بین باشید نه
خود بین.

بگو ای گمراهان پیک راستگو مژده داد که دوست می آید،
اکنون آمد، چرا افسرده اید. آن پاک پوشیده بی پرده آمد، چرا
پژمرده اید. آغاز و انجام، جنبش و آرام آشکار. امروز آغاز در انجام
نمودار و جنبش از آرام پدیدار. این جنبش از گرمی گفتار پروردگار

در آفرینش هویدا شد. هر که این گرمی یافت بکوی دوست شتافت
و هر که نیافت بیفسرد افسردنی که هرگز برنخاست! امروز مرد
دانش کسی است که آفرینش او را از بینش باز نداشت و گفتار او
را از کردار دور ننمود. مرده کسی که از این باد جان بخش در این
بامداد دلکش بیدار نشد و بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در
زندان آزرگردان بماند.

ای بندگان! هر که از این چشمه چشید بزنگی پاینده رسید و هر
که ننوشید از مردگان شمرده شد. بگو ای زشت کاران! آرزما را
از شنیدن آواز بی نیاز دور نمود، او را بگذارید تا راز کردگار بیابید و
او مانند آفتاب جهانتاب روشن و پدیدار است. بگو ای نادانان!
گرفتاری ناگهان شما را از پی، کوشش نمائید تا بگذرد و بشما
آسیب نرساند. اسم بزرگ خداوند که بزرگی آمده بشناسید.
اوست داننده و دارنده و نگهبان.

هُوَ الْمَالِكُ بِالْإِسْتِحْقَاقِ*

قلم اعلی میفرماید: ای نفسی که خود را اعلی الناس دیده و غلام الهی را، که چشم ملاً اعلی باو روشن و منیر است، ادنی العباد شمرده‌ای. غلام توقعی از تو و امثال تو نداشته و نخواهد داشت، چه که لازال هریک از مظاهر رحمانیه و مطالع عزّ سبحانیه که از عالم باقی بعرضه فانی برای احیای اموات قدم گذارده‌اند و تجلی فرموده‌اند، امثال تو، آن نفوس مقدّسه را که اصلاح اهل عالم منوط و مربوط بآن هیاکل احدیه بوده، از اهل فساد دانسته‌اند و مقصر شمرده‌اند. قد قضی نجبهم فسوف یقضی نجبک و تجد نفسک فی خسران عظیم.

بزعم تو این محیی عالم و مصلح آن، مفسد و مقصر بوده، جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات چه تقصیر نموده‌اند که محلّ سیاط قهرو غضب شده‌اند؟ در هیچ مذهب و ملتّی اطفال

* این لوح مبارک خطاب بصدر اعظم عثمانی نازل شده و بلوح رئیس معروف است.

مقصر نبوده‌اند. قلم حکم الهی از ایشان مرتفع شده، و لکن شرارهٔ ظلم و اعتساف تو جمیع را احاطه نموده. اگر از اهل مذهب و ملت، در جمیع کتب الهیه و زیر قیّمه و صحف متقنه بر اطفال تکلیفی نبوده و نیست. و از این مقام گذشته، نفوسی هم که بحق قائل نیستند ارتکاب چنین امور نموده‌اند، چه که در هر شیء اثری مشهود و احدی انکار آثار اشیاء نموده مگر جاهلی که بالمرّه از عقل و درایت محروم باشد. لذا البتّه ناله این اطفال و حنین این مظلومان را اثری خواهد بود.

جمعی که ابدأً در ممالک شما مخالفتی ننموده‌اند و با دولت عاصی نبوده‌اند در ایّام و لیالی در گوشه‌ای ساکن و بذکرالله مشغول، چنین نفوس را تاراج نمودید و آنچه داشتند بظلم از دست رفت. بعد که امر بخروج این غلام شد بجزع آمدند و نفوسی که مباشر نفی این غلام بودند مذکور داشتند که باین نفوس حرفی نیست و حرجی نه و دولت ایشان را نفی ننموده، اگر خود بخواهند با شما بیایند، کسی را با ایشان سخنی نه. این فقراء خود مصارف

نمودند و از جمیع اموال گذشته بلقay غلام قناعت نمودند و متوکلین علی الله مرّة اخری با حق هجرت کردند، تا آنکه مقرّ حبس بهاء حصن عکا شد. و بعد از ورود ضباط عسکریه کلّ را احاطه نموده اناثاً و ذکوراً، صغیراً و کبیراً جمیع را در قشله نظام منزل دادند. شب اول جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند، چه که باب قشله را ضباط عسکریه اخذ نموده و کلّ را منع نمودند از خروج. و کسی بفکر این فقراء نیفتاد، حتّی آب طلبیدند احدی اجابت نمود. چندیست که میگذرد و کلّ در قشله محبوس و حال آنکه پنج سنه در ادرنه ساکن بودیم، جمیع اهل بلد از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند بر تقدیس و تنزیه این عباد. در حین خروج غلام از ادرنه یکی از احبّای الهی بدست خود خود را فدا نمود، نتوانست این مظلوم را در دست ظالمان مشاهده نماید. و سه مرتبه در عرض راه، سفینه را تجدید نمودند. معلوم است، بر جمعی اطفال از حمل ایشان از سفینه بسفینه، چه مقدار مشقّت وارد شد. و بعد از خروج از سفینه چهار نفر از احبّا را تفریق نمودند

و منع نمودند از همراهی. و بعد از خروج غلام، یکی از آن چهار نفر که موسوم بعبد الغفار بود خود را در بحر انداخت و معلوم نیست که حال او چه شد.

این رشحی از بحر ظلم وارده است که ذکر شد و مع ذلک اکتفا ننموده‌اید. هر یوم مأمورین حکمی اجرا میدارند و هنوز منتهی نشده. در کلّ لیالی و ایّام در مکر جدید مشغولند و از خزانه دولت در هر شبانه روز سه رغیف نان به اساری میدهند و احدی قادر بر اکل آن نه. از اوّل دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشده و شنیده نگشت.

فوالذی انطق البهاء بین الأرض و السماء لم یکن لکم شأن ولا ذکر عند الذین أنفقوا أرواحهم و أجسادهم و اموالهم حبّاً لله المقتر العزیز القدیر. کفی از طین عندالله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزت و دولت شما. و لو یشاء لیجعلکم هباءً منبثاً و سوف یأخذکم بقهر من عنده و یظهر الفساد بینکم و یختلف ممالکم، إذا تنوحون و تتضرعون ولن تجدوا لأنفسکم من معین و

لا نصیر. این ذکر نه از برای آنست که متنبه شوید چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده ابداً متنبه نشده و نخواهید شد. و نه بجهت آنست که ظلمهای وارده بر انفس طیبه ذکر شود چه که این نفوس از خمر رحمن بهیجان آمده‌اند و سکر سلسبیل عنایت الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سبیل حق راضی بل شاکرند ابداً شکوه‌ای نداشته و ندارند، بلکه دماءشان در ابدانشان در کلّ حین از ربّ العالمین آمل و سائلست که در سبیلش بر خاک ریخته شود. و همچنین رؤسشان آمل که بر کلّ سنان در سبیل محبوب جان و روان مرتفع گردد. چند مرتبه بلا بر شما نازل و ابداً التفات ننمودید. یکی احتراق که اکثر مدینه بنار عدل سوخت، چنانچه شعراء قصائد انشاء نمودند و نوشته‌اند که چنین حرقی تا بحال نشده مع ذلک بر غفلتتان افزود. و همچنین وبا مسلط شد و متنبه نشدید و لکن منتظر باشید که غضب الهی آماده شده، زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمائید. آیا عزّت خود را باقی دانسته‌اید و یا ملک را دائم

شمرده‌اید؟ لا، و نفس الرَّحْمَن، نه عزّت شما باقی و نه ذلّت ما. این ذلّت فخر عزّتهاست و لکن نزد انسان. وقتی که این غلام طفل بود و بحدّ بلوغ نرسیده والد از برای یکی از اخوان که کبیر بود در طهران اراده تزویج نمود. و چنانچه عادت آن بلد است هفت شبانه روز بجهش مشغول بودند. روز آخر مذکور نمودند، امروز بازی شاه سلطان سلیم است و از امراء و اعیان و ارکان بلد جمعیت بسیار شد و این غلام در یکی از غرف عمارت نشسته ملاحظه مینمود، تا آنکه در صحن عمارت خیمه برپا نمودند. مشاهده شد صوری بهیکل انسانی که قامتشان بقدر شبیری بنظر می‌آمد، از خیمه بیرون آمده ندا مینمودند که سلطان می‌آید کرسیها را بگذارید. بعد صوری دیگر بیرون آمدند، مشاهده شد که بجاروب مشغول شدند و عدّه اخری به آب پاشی. بعد شخصی دیگر ندا نمود، مذکور نمودند جارچی باشی است، ناس را اخبار نمود که برای سلام در حضور سلطان حاضر شوند. بعد جمعی با شال و کلاه، چنانچه رسم عجم است، و جمعی دیگر با تبرزین و همچنین جمعی

فرّاشان و میرغضبان با چوب و فلک آمده در مقامهای خود ایستادند. بعد شخصی با شوکت سلطانی و اکلیل خاقانی بکمال تبختر و جلال یتقدم مره و یتوقف اخری آمده در کمال وقار و سکون و تمکین بر تخت متمکن شد. و حین جلوس صدای شلیک و شیپور بلند گردید و دخان خیمه و سلطان را احاطه نمود. بعد که مرتفع گشت مشاهده شد که سلطان نشسته و وزراء و امراء و ارکان بر مقامهای خود مستقر در حضور ایستاده‌اند. در این اثناء دزدی گرفته آوردند. از نفس سلطان امر شد که گردن او را بزنند. فی الفور میر غضب باشی گردن آنرا زده و آب قرمزی که شبیه بخون بود از او جاری گشت. بعد سلطان بحضار بعضی مکالمات نموده در این اثناء خبر دیگر رسید که فلان سرحدّ یاغی شده اند. سان عسکر دیده چند فوج از عساگر با طوپخانه مأمور نمود. بعد از چند دقیقه از ورای خیمه استماع صداهاى طوپ شد. مذکور نمودند که حال در جنگ مشغولند. این غلام بسیار متفکر و متحیر که این چه اسبابیست! سلام منتهی شد و پرده خیمه را حائل نمودند. بعد از

مقدار بیست دقیقه شخصی از ورای خیمه بیرون آمد و جعبه‌ای در زیر بغل. از او سؤال نمودم: این جعبه چیست و این اسباب چه بوده؟ مذکور نمود که جمیع این اسباب منبسطه و اشیای مشهوده و سلطان و امراء و وزراء و جلال و استجلال و قدرت و اقتدار که مشاهده فرمودید، الآن در این جعبه است. فوراً الذی خلق کلّ شیء بکلمة من عنده که از آن یوم جمیع اسباب دنیا بنظر این غلام مثل آن دستگاه آمده و می‌آید و ابداً بقدر خردلی وقر نداشته و نخواهد داشت. بسیار تعجب مینمودم که ناس بچنین امورات افتخار مینمایند، مع آنکه متبصرین قبل از مشاهده جلال هر ذی جلالی زوال آنرا بعین الیقین ملاحظه می‌نمایند. ما رأیت شیئاً الا وقد رأیت الزوال قبله و کفی بالله شهيدا. بر هر نفسی لازم است که این ایام قلیله را بصدق و انصاف طی نماید. اگر بعرفان حق موفق نشد اقلأً بقدم عقل و عدل رفتار نماید. عنقریب جمیع این اشیاء ظاهره و خزائن مشهوده و زخارف دنیویّه و عساکر مصفوفه و البسه مزینه و نفوس متکبّره در جعبه قبر تشریف خواهند برد، بمثابة

همان جعبه. و جمیع این جدال و نزاع و افتخارها در نظر اهل بصیرت مثل لعب صبیان بوده و خواهد بود. اعتبار و لا تکن من الذین یرون و ینکرون. از این غلام و دوستان حق گذشته، چه که جمیع اسیر و مبتلایند و ابداً هم از امثال تو توقعی نداشته و ندارند. مقصود آنکه سر از فراش غفلت برداری و بشعور آئی، بی جهت متعرض عبادالله نشوی، تا قدرت و قوت باقیست در صدد آن باشید که ضرری از مظلومی رفع نمائید. اگر فی الجمله بانصاف آئید و بعین الیقین مشاهده در امورات و اختلافات دنیای فانیه نمائید، خود اقرار مینمائید که جمیع بمتابه آن بازیست که مذکور شد. بشنو سخن حق را و بدنیا مغرور مشو. این امثالکم الذین ادعوا الربوبیة فی الارض بغير الحق و ارادوا أن یطفئوا نورالله فی بلادہ و یخربوا أركان البيت فی دیاره، هل ترونهم؟ فأنصف ثم ارجع إلى الله لعله یکفر عنک ما ارتکبته فی الحیاة الباطلة. و لو إننا نعلم بأنک لن توفق بذلك ابداً لأنّ بظلمک سَعْر السّعیر و ناح الروح و اضطربت أركان العرش و تزلزلت أفئدة المقربین.

ای اهل ارض! ندای این مظلوم را باذان جان استماع نمائید. و در این مثلی که ذکر شده درست تفکر کنید، شاید بنار امل و هوی نسوزید و باشیاء مزخرفه دنیای دنیّه از حق ممنوع نگردید. عزّت و ذلّت، فقر و غنا، زحمت و راحت، کلّ در مرور است و عنقریب جمیع من علی الارض بقبور راجع. لذا هر ذی بصری بمنظر باقی ناظر که شاید بعنایات سلطان لایزال بملکوت باقی در آید و در ظلّ سدره امن ساکن گردد. اگرچه دنیا محلّ فریب و خدعه است و لکن جمیع ناس را در کلّ حین بفنا اخبار مینماید. همین رفتن آب ندائیسست از برای ابن و او را اخبار میدهد که تو هم خواهی رفت. و کاش اهل دنیا که زخارف اندوخته اند و از حق محروم گشته اند، میدانستند آن کتربکه خواهد رسید. لا و نفس البهء، احدی مطلع نه جز حقّ تعالی شأنه. حکیم سنائی علیه الرحمه گفته:

پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند

پند گیرید ای سفیدیتان دمیده بر عذار

ولکن اکثری در نوم اند. مثل آن نفوس مثل آن نفسی است که

از سکر خمر نفسانیّه با کلبی اظهار محبت مینمود و او را در آغوش گرفته با او ملاحظه میکرد. چون فجر شعور دمید و افق سماء از نیر نورانی منیر شد، مشاهده نمود که معشوقه و یا معشوق کلب بوده. خائب و خاسر و نادم بمقرّ خود بازگشت.

همچه مدان که غلام را ذلیل نمودی و یا بر او غالبی. مغلوب یکی از عبادی و لکن شاعر نیستی. پست‌ترین و ذلیل‌ترین مخلوق بر تو حکم مینماید و آن نفس و هوی است که لازال مردود بوده. اگر ملاحظه حکمت بالغه نبود، ضعف خود و من علی الارض را مشاهده می‌نمودی. این ذلت، عزّت امر است، لوکنتم تعرفون. لازال این غلام کلمه‌ای که مغایر ادب باشد دوست نداشته و ندارد. الأدب قمیصی به زینا هیاکل عبادنا المقربین. و الا بعضی از اعمال که همچه دانسته‌اید مستور است در این لوح ذکر میشود.

ای صاحب شوکت! این اطفال صغار و این فقراء بالله میر آلائی و عسکر لازم نداشتند. بعد از ورود گلیبولی، عمر نامی بینباشی بین یدی حاضر. الله یعلم ما تکلم به. بعد از گفتگوها که برائت خود و

خطیه شما را ذکر نمود، این غلام مذکور داشت که اولاً لازم بود این که مجلسی معین نمایند و این غلام با علمای عصر مجتمع شوند و معلوم شود جرم این عباد چه بوده. و حال امر از این مقامات گذشته و تو بقول خود مأموری که ما را باخرب بلاد حبس نمائی. یک مطلب خواهش دارم که اگر بتوانی بحضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید. آنچه را که حجت میدانند و دلیل بر صدق قول حق می شمرند بخواهند. اگر من عندالله اتیان شد این مظلومان را رها نمایند و بحال خود بگذارند. عهد نمود که این کلمه را ابلاغ نماید و جواب بفرستد، خبری از او نشد. و حال آنکه شأن حقّ نیست که بنزد احدی حاضر شود، چه که جمیع از برای اطاعت او خلق شده اند. و لکن نظر باین اطفال صغیر و جمعی از نساء که همه از یار و دیار دور مانده اند این امر را قبول نمودیم، مع ذلک اثری بظهور نرسید. عمر حاضر و موجود، سؤال نمائید لیظهر لکم الصدق.

و حال اکثری مریض در حبس افتاده اند. لا یعلم ما ورد علینا إلا

الله العزيز العليم. دو نفر از این عباد در اول ایام ورود برفیق اعلی شتافتند، یک روز حکم نمودند که آن اجساد طیبه را بر ندارند تا وجه کفن و دفن را بدهند، و حال آنکه احدی از آن نفوس چیزی نخواستہ بود و از اتفاق در آن حین زخارف دنیویہ موجود نبود، هر قدر خواستیم که بما واگذارند و نفوسی که موجوداند حمل نعش نمایند آن هم قبول نشد. تا آنکه بالاخره سجّاده‌ای بردند، در بازار حراج نموده وجه آن را تسلیم نمودند. بعد که معلوم شد قدری از ارض حفر نموده آن دو جسد طیب را در یک مقام گذارده‌اند، با آنکه مضاعف خرج دفن و کفن را اخذ نموده بودند. قلم عاجز و لسان قاصر که آنچه وارد شده ذکر نماید. و لکن جمیع این سموم بلایا در کام این غلام اعذب از شهد بوده.

ای کاش در کلّ حین ضرّ عالمین در سبیل الهی و محبّت رحمانی بر این فانی بحر معانی وارد میشد، از او صبر و حلم می‌طلبیم. چه که ضعیف اید، نمی‌دانید چه اگر ملتفت میشدی و بنفحه‌ای از نفحات متצועه از شطر قدم فائز میگشتی، جمیع

آنچه در دست داری و بآن مسروری میگذاشتی و در یکی از غرف
مخروبهٔ این سجن اعظم ساکن میشدی. از خدا بخواه بحدّ بلوغ
برسی تا بحسن و قبح اعمال و افعال ملتفت شوی والسلام علی من
اتبع الهدی.

سر هر داستان نام یزدان است

ای دوستان یزدان! آواز یکتا خداوند بی نیاز را بگوش جان بشنوید، تا شما را از بند گرفتاریها و تیرگی تاریکیها آزاد فرماید و بروشنائی پاینده رساند. صعود و نزول، حرکت و سکون از خواست پروردگار ما کان و ما یكون پدید آمده. سبب صعود خفت و علت خفت حرارت است. خداوند چنین قرار فرمود. و سبب سکون ثقل و گرانی و علت آن برودت است. خداوند چنین قرار فرمود. و چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب وصول بمقصود بود اختیار نمود لذا آتش حقیقی را بید معنوی برافروخت و بعالم فرستاد، تا آن آتش الهیه کل را بحرارت محبت رحمانیه بمنزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت نماید. اینست سر کتاب شما که از قبل فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بوده. اکنون آن آتش آغاز، بروشنی تازه و گرمی بی اندازه هویدا است. این آتش یزدان بخودی خود بی مایه و دود روشن و

پدیدار، تا جذب رطوبات و برودات زایده که مایه سستی و افسردگی و سرمایه گرانی و پژمردگی است نماید و همهٔ امکان را بمقام قرب رحمن کشاند. هر که نزدیک شد برافروخت و رسید و هر که دوری جست باز ماند.

ای بنده یزدان! از بیگانگان بیگانه شو تا یگانه را بشناسی. بیگانگان مردمانی هستند که شما را از یگانه دور مینمایند. امروز روز فرمان و دستوری دستوران نیست. در کتاب شما گفتاریست که معنی آن اینست، دستوران در آن روز مردمان را دور مینمایند و از نزدیکی باز میدارند. دستور کسی است که روشنائی را دید و بکوی دوست دوید. اوست دستور نیکوکار و مایه روشنائی روزگار.

ای بنده یزدان! هر دستور که تو را از این نار که حقیقت نور و سرّ ظهور است دور می نماید او دشمن تو است. بگفتار اغیار از یار دور ممان و از سخن دشمن از دوست مگذر.

ای بنده یزدان! روز کردار آمد، وقت گفتار نیست. پیک پروردگار آشکار، هنگام انتظار نه. چشم جان بگشا، تا روی

دوست بینی. گوش هوش فرا دار، تا زمزمه سروش ایزدی بشنوی.

ای بنده یزدان! پیراهن بخشش، دوخته و آماده، بگیر و بپوش و
از مردمان دل بردار و چشم بپوش. ای خردمند! اگر پند خداوند
بشنوی از بند بندگان آزاد شوی و خود را برتر از دیگران بینی.

ای بنده یزدان! شب‌می از دریا‌های بخشش یزدان فرستادیم، اگر
بنوشند و زمزمه‌ای از آوازهای خوش جانان آوردیم، اگر بگوش
جان بشنوند. پیرهای شادمانی در هوای محبت یزدانی پرواز کن.
مردمان را مرده انگار بزندگان بیامیز. هر یک از مردمان جهان که
بوی خوش جانان را در این بامداد نیافت از مردگان محسوب.

بی نیاز با آواز بلند میفرماید: جهان خوشی آمده، غمگین مباشید.
راز نهان پدیدار شده، اندوهگین مشوید. اگر به پیروزی این روز پی
بری از جهان و آنچه دروست بگذری و بکوی یزدان شتابی.

ای بنده یزدان! بی‌روزی را ازین پیروزی آگاهی نه. و افسرده را
از این آتش افروخته گرمی نه.

ای بنده یزدان! آن شجر که بدست بخشش کشتیم، با ثمر

آشکار. و آن مژده که در کتاب دادیم، اکنون با اثر هویدا.
ای بنده یزدان! هنگامی در خوابگاه بر تو تجلی نمودیم بآن
آگاه نشدی. اکنون بیاد آر تا بیابی و بدل سوی دوست بی منزل
شتابی.

ای بنده یزدان! بگو: ای دستوران! دست قدرت از ورای
سحاب پیدا، بدیده تازه ببینید و آثار عظمت و بزرگی بی حجاب
هویدا، بچشم پاک بنگرید.

ای بنده یزدان! آفتاب جهان جاودانی از مشرق اراده رحمانی
در اشراق و دریای بخشش یزدانی در امواج. بی بهره کسی که ندید
و مرده مردی که نیافت. چشم از دنیا بر بند و بروی دوست یکتا
بگشا و باو پیوند.

ای بنده یزدان! بی آرایش جان بستایش پروردگار زبان بگشا،
زیرا از کلک گهربار، تو را یاد نمود، اگر پی باین بخشش بری خود
را پاینده بینی...

بنام دوست یکتا

ای احزاب مختلفه با اتحاد توجّه نمائید و بنور اتفاق منور گردید. لوجه الله در مقرّی حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید، تا جمیع عالم بانوار نیر اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس. این مظلوم از اوّل ایّام الی حین، مقصودی جز آنچه ذکر شد نداشته و ندارد. شکی نیست جمیع احزاب بافق اعلی متوجّه اند و بامر حقّ عامل. نظر بمقتضیات عصر اوامر و احکام مختلف شده و لکن کلّ من عند الله بوده و از نزد او نازل شده و بعضی از امور هم از عناد ظاهر گشته. باری بعضد ایقان، اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و با اتحاد و اتفاق تمسک نمائید. اینست کلمه علیا که از امّ الكتاب نازل شده. یشهد بذلک لسان العظمة فی مقامه الرفیع.

آن جناب و سایر اولیاء باید باصلاح عالم و رفع اختلاف امم تمسک نمائید و جهد بلیغ مبذول دارید. إنه هو المؤید الحکیم و هو المشفق الکریم.

بنام گوینده دانا

ستایش پاک یزدان را سزاوار که از روشنی آفتاب بخشش جهان را روشن نمود. از «با» بحر اعظم ه ویدا و از «ها» هوپه بخته. اوست توانائی که توانائی مردم روزگار او را از خواست خود باز ندارد و لشکرهای پادشاهان از گفتارش منع ننماید. نامهات رسید، دیدیم و ندایت را شنیدیم. در نامه، لآکی محبت مکنون و اسرار مودت مخزون. از داور بی همال میطلبیم ترا تأیید فرماید بر نصرت امرش و توفیق بخشد، تا تشنگان دشت نادانی را بآب زندگانی برسانی. اوست بر هر امری قادر و توانا. آنچه از دریای دانائی و خورشید بینائی سؤال نمودی باجابت مقرون.

پرسش نخستین: نخست پرستش یکتا یزدان را بچه زبان و رو بکدام سو بنمائیم شایسته است؟

آغاز گفتار پرستش پروردگار است و این پس از شناسائی است. چشم پاک باید تا بشناسد و زبان پاک باید تا بستاید. امروز روهای

اهل دانش و بینش سوی اوست بلکه سویها را جمله رو بر سوی او.
شیرمرد، از خداوند می‌خواهیم مرد میدان باشی و به توانائی
یزدان برخیزی و بگوئی: ای دستوران! گوش از برای شنیدن راز
بی‌نیاز آمده و چشم از برای دیدار، چرا گریزانید؟ دوست یکتا
پدیدار، می‌گوید آنچه را که رستگاری در آنست. ای دستوران!
اگر بوی گلزار دانائی را بیابید جز او نخواهید و دانای یکتا را در
جامه تازه بشناسید. و از گیتی و گیتی خواهان چشم بردارید و
بیاری برخیزید.

پرسش دوم در کیش و آیین بوده.

امروز کیش یزدان پدیدار. جهاندار آمد و راه نمود. کیشش
نیکوکاری و آیینش بردباری. این کیش زندگی پاینده بخشد و این
آیین مردمان را بجهان بی‌نیازی رساند این کیش و آیین دارای
کیشها و آیینهاست. بگیری و بدارید.

پرسش سوم: با مردم روزگار که جدا جدا کیشی گرفته‌اند و هر
یک کیش و آیین خویش را بیشتر و بهتر از دیگری دانند، چگونه

رفتار نمائیم که از دست و زبان ایشان در رنج و آزار نباشیم؟
ای شیر مردمان! رنج را در راه حضرت یزدان راحت دان. هر
دردی در راه او درمانیست بزرگ و هر تلخی، شیرین و هر پستی،
بلند. اگر مردمان بیابند و بدانند جان رایگان در راه این رنج دهند.
این رنج مفتاح گنج است، اگر در ظاهر منکر است در باطن
پسندیده بوده و هست. گفتار ترا پذیرفتیم و تصدیق نمودیم، چه که
مردمان روزگار از روشنائی آفتاب داد محرومند، داد را دشمن
میدارند. اگر بی‌رنجی طلبی این بیان که از قلم رحمن جاری
شده، قراءت نما:

«إلهی إلهی أشهد بفردانیتک و وحدانیتک، أسئلك یا مالک
الأسماء و فاطر السماء بنفوذ کلمتک العلیا و اقتدار قلمک الأعلی
أن تنصرنی برایات قدرتک و قوتک و تحفظنی من شر أعدائک
الذین نقضوا عهدک و میثاقک، إنک أنت المقتدر القدير».
این ذکر حصنی است متین و لشکریست مبین، حفظ نماید و
نجات بخشد.

پرسش چهارم: در نامه‌های ما مژده داده‌اند شاه بهرام با
نشانهای زیاد از برای رهنمائی مردمان می‌آید...الی آخر بیانیه.
ای دوست! آنچه در نامه‌ها مژده داده‌اند ظاهر و هویدا گشت.
نشانها از هر شطری نمودار. امروز یزدان ندا مینماید و کلّ را بمینوی
اعظم بشارت میدهد. گیتی بانوار ظهورش منور و لکن چشم
کمیاب. از یکتا خداوند بی‌مانند بخواه، بندگان خود را بینائی
بخشد. بینائی سبب دانائی و علّت نجات بوده و هست. دانائی
خرد از بینائی بصر است. اگر مردمان بچشم خود بنگرند امروز
جهان را بروشنائی تازه روشن بینند. بگو خورشید دانائی هویدا و
آفتاب دانش پدیدار. بختیار آنکه رسید و دید و شناخت.

پرسش پنجم از پل صراط و بهشت و دوزخ بوده.

پیمبران برآستی آمده‌اند و راست گفته‌اند. آنچه را پیک یزدان
خبر داده پدیدار شده و میشود. عالم بمجازات و مکافات برپا.
بهشت و دوزخ را خرد و دانائی تصدیق نموده و مینماید، چه که
وجود این دو از برای آن دو لازم. در مقام اوّل و رتبه اولی بهشت

رضای حقّ است. هر نفسی برضای او فائز شد او از اهل جنت علیا مذکور و محسوب. و بعد از عروج روح فائز میشود بآنچه که آمه و خامه از ذکرش عاجز است. صراط و میزان و همچنین جنت و نار و آنچه در کتب الهی مذکور و مسطور است نزد اصحاب بصر و مردمان منظر اکبر معلوم و مشهود است. حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کلّ در یک مقام واقف و حقّ نطق میفرماید بآنچه اراده میفرماید. هر یک از مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل جنت مذکور. و همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز رستخیز ذکر نموده اند گذشته و رسیده و یوم ظهور یوم رستخیز اکبر است. امید هست که آن جناب از رحیق وحی الهی و سلسبیل عنایت ربّانی بمقام مکاشفه و شهود فائز شوند و آنچه ذکر نموده اند ظاهراً و باطناً مشاهده نمایند.

پرسش ششم: پس از هشتن تن که روان از تن جدا شده بآن سرا شتابد...إلی آخر.

در این مقام چندی قبل از خامه دانش ظاهر شد آنچه که بینایان

را کفایت نماید و اهل دانش را فرح اکبر بخشد. براستی میگوئیم روان از کردار پسندیده خشنود میشود و داد و دهش در راه خدا باومی رسد.

پرسش هفتم: از نام و نژاد و نیاکان پاک نهاد بوده.

ابوالفضل گلپایگانی علیه بهائی در این باب از نامه‌های آسمانی نوشته، آنچه که آگاهی بخشد و بر بینائی بیفزاید. آیین یزدان با قوت و نیرو بوده و هست. زود است آنچه از زبان گفته شد در ظاهر دیده شود. از خداوند می‌خواهیم ترا بر یاری نیرو بخشد. اوست دانا و توانا. اگر آنجناب سوره رئیس و سور ملوک را بیابد و بخواند از آنچه سؤال نموده بی‌نیاز گردد و بخدمت امر الهی قیام نماید، قیامیکه ظلم عالم و قوت امم او را از نصرت مالک قدم منع نکند. از حق می‌طلبیم شما را تأیید فرماید بر آنچه سبب بلندی و بقای نام است. جهد نمائید شاید بسور مذکوره هم برسید و از لآلی حکمت و بیان که از خزینه قلم رحمن ظاهر شده، قسمت برید و نصیب بردارید. البهاء علیک و علی کلّ ثابت مستقیم و راسخ امین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این مظلوم اراده نموده لوجه الله بر شما القا نماید آنچه را که سبب بقای ابدی و ذکر سرمدیست. شکی نبوده و نیست که مقصود از آفرینش، معرفت حقّ جلّ جلاله بوده. حال باید خالصا لوجه المقصود انسان تفکر نماید که سبب اقبال نفوس بمشارق وحی و مطالع الهام در قرون و اعصار چه بوده و علت اعراض چه؟ اگر عرفان این مقام فائز شوی بکلّ خیر فائزی و از امواج بحر عرفان حقّ جلّ جلاله محروم نمایی. ماسوی الحقّ را معدوم مشاهده کنی و مفقود بینی. انسان چون بمقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید و متوکلا علی الله و مقدّساً عن الحبّ و البغض در امری که عباد بآن متمسک اند تفکر کند. و بسمع و بصر خود بشنود و ببیند، چه اگر ببصر غیر ملاحظه نماید از مشاهده تجلیات انوار نیر عرفان الهی محروم ماند. احزاب مختلفه در عالم موجود و هر حزبی خود را حق دانسته و میدانند، بقوله تعالی «کلّ حزب بما لدهم فرحون»

در خاتم انبیاء روح ما سواه فداه تفکر نمائید، چون آن نیر
 حقیقی باراده الهی از افق حجاز اشراق نمود احزاب اعراض
 نمودند و بر سفک دم اطهرش قیام کردند. وارد شد بر آنحضرت
 آنچه که عیون ملاً اعلی گریست و افنده مخلصین و مقربین محترق
 گشت. باید در سبب و علت اعتراض تفکر نمود، حقّ جلّ جلاله
 میفرماید «ما یأتیهم من رسول إلا کانوا به یستهزئون». و شکی
 نبوده و نیست که اگر مظاهر اوامر الهی و مصادر احکام ربّانی
 موافق و مطابق آنچه در دست قومست از اشارات ظهور و اخبار و
 نصوص ظاهر میگشتند احدی اعراض نمی نمود بلکه کلّ فائز
 میشدند بآنچه که از برای او از عدم بوجود آمده اند و از نیستی
 بحث بات بطراز هستی مزین گشته اند. لذا بر هر نفسی لازم است
 که بعدل و انصاف در امرالله ملاحظه نماید و تفکر کند. علمای
 امامیه برآنند که حضرت قائم موعود بعد از ظهور در بیت الله
 بکلمه ای نطق میفرمایند که نقبا از آن کلمه اعراض مینمایند و فرار
 اختیار میکنند. این کلمه ایست که آن حزب بآن مقرر و معترفند.

حال در غفلت بعضی تفکر نمائید باعراض نقبا که بعد از ائمه باعتقاد خود ایشان اشرف عبادند قائلند و تصدیق مینمایند و در خود گمان نمی کنند که شاید این اعراض من غیر حق باشد. باری ندای مظلوم و آنچه ذکر نموده بسمع انصاف بشنوید. يظهر لک الحق و صراطه المستقیم. در یک آن تفکر نمی نمایند که شاید آنچه ظاهر شده حق باشد و این اعراض و اعتراضات از غفلت و جهل واقع شده باشد. از حق میطلبیم شما را تأیید فرماید تا ببصر عدل و انصاف مشاهده کنید و تفرس نمائید. إنه يقول الحق و یهدی السبیل و هو العزیز الجمیل.

حضرت عیسی ابن مریم علیه سلام الله و عنایتہ آیات واضحات و بیّنات باهرات ظاهر شد و مقصودش نجات خلق بوده. هر منصفی شاهد و هر خبیری گواهد است آن حضرت از برای خود چیزی نطلبیده و نخواسته و مقصودش هدایت گمراهان بصراط مستقیم الهی بوده. لکن وارد شد بر آن جمال اقدس آنچه که اهل فردوس نوحه نمودند و بقسمی بر آن حضرت امر صعب شد که حق

جلّ جلاله باراده عالیّه بسماء چهارم صعودش داد. آیا سبب آنچه
ظاهر شد چه بوده؟ لعمرالله اعراض علماء. چه که حنّان و قیافا که
از فریسیین بوده‌اند یعنی علمای توراّه مع علمای اصنام انکار
نمودند و بسب و لعن مشغول گشتند.

و همچنین در حضرت کلیم و سائر انبیاء ملاحظه فرمائید، شاید
آنچه در این ورقه ذکر شده شما را بعرفان مذکور فائز فرماید و
بکمال همت بر خدمت امر قیام نمائی، قیامیکه از سطوت ظالمین
مضطرب نشود و از اعراض علماء تغییر نیابد.

بشنو ندای این مظلوم را و از شمال وهم بیمین یقین توجّه نما و
از مغرب ظن و گمان بمشرق ایقان اقبال کن. این مظلوم از اوّل
ایّام ما بین ایادی اعداء مبتلا، البتّه بعضی از بلایای وارده را اصغا
نموده‌اید. بعنایت حقّ جلّ جلاله امام وجوه خلق از علماء و امراء
من غیر ستر و حجاب آنچه سبب نجات و راحت کلّ بود القا
نمودیم. هیچ امری از امور و هیچ شیئی از اشیاء منع ننمود و حایل
نگشت. و حال هم در سجن اعظم لوجه الله ذکر نمودیم، آنچه را

که از برای منصفین کتابیست مبین. انظر ثم اذکر ما أنزله الرحمن
فی الفرقان بقوله تعالی «ذره‌م فی خوضهم یلعبون».

امید آنکه از فضل الهی باین کلمه فائز شوی و بآن عمل نمائی.
از ما سوی الله، یعنی اموری که سبب منع و علت احتجابست،
بگذری و آنچه سبب بلوغ و وصول است تمسک جوئی. امر عظیم
است و مطلب بزرگ. و یوم یومیست که میفرماید «یا بُنَّیَّ، إِنْهَا إِنْ
تَكْ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ
فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ، إِنْ اللَّهُ لَطِيفٌ خَبِيرٌ». امروز روزیست آنچه
در قلوب و نفوس مستور است ظاهر و آشکار شود. در نفوسی که
رایگان جان و مال را در سبیل محبت غنی متعال انفاق نموده‌اند
تفکر نمائید، إنه یهدیک إلی صراطه المستقیم و نبئه العظیم. در
حضرت نوح و هود و صالح صلوات الله علیهم ملاحظه کن،
مقصود آن مشارق امر چه بود و چه وارد شد!

این عبد از اهل علم نبوده و مدرسه نرفته و بر حسب ظاهر در
بیت یکی از رجال دولت متولد شده و باو منسوب. إِنْ الْأَمْرُ بِدَالِ اللَّهِ

ربّك ربّ العرش والثرى ومالك الآخرة والأولى . لا مانع لأمره و
لا دافع لحكمه، يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر
القدير. اسمع نداء المظلوم. طهّر قلبك بماء الانقطاع و زين
رأسك بأكليل العدل و هيكلك برداء التقوى و قل :

الهي الهي أشهد بوحدانيتك و فردانيتك و أعترف بما نطقت
به ألسن انبيائك و رسلك و ما أنزلته في كتبك و صحفك و
زبرك و الواحك . اي ربّ، انا عبدك و ابن عبدك أشهد بلسان
ظاهري و باطني بأنك أنت الله لا إله إلا أنت الفرد الواحد المقتدر
العليم الحكيم . آه آه يا الهي من جريراتي العظمى و خطيأتي
الكبرى و من غفلتي التي منعتني عن التوجّه إلى مشرق آياتك و
مطلع بيناتك و عن النظر إلى تجليات انوار فجر ظهورك و مشاهدة
آثار قلمك . فآه آه يا مقصودي و معبودي لم أدر بأيّ مصيبة من
مصائبى أنوح و أبكى . أأنوح على ما فات عنى في أيّام فيها أشرق
و لاح نيرّ الظهور من إفق سماء إرادتك، أم أنوح و أبكى عن
بعدي عن ساحة قربك إذ ارتفع خباء مجدك على أعلى الأعلام

بقدرتك و سلطانك؟ كلما زاد يا الهى رأفتك فى حقى و صبرك
فى أخذى زادت غفلتى و إعراضى. قد ذكرتنى إذ كنت صامتاً عن
ذكرك و أقبلت إليّ بمظهر نفسك إذ كنت معرضاً عن التوجه إلى
انوار وجهك، و ناديتنى إذ كنت غافلاً عن اصغاء ندائك من
مطلع أمرك. و عزّتك قد أحاطتنى الغفلة من كلّ الجهات بما
اتبعت النفس و الهوى. فآه آه، إرادتى منعتنى عن إرادتك و
مشيتى حجبتنى عن مشيتك بحيث تمسّكت بصراطى تاركا
صراطك المستقيم و نباك العظيم.

ترى و تسمع يا الهى حنينى و بكائى و ضجيجى و ذلتى و بلائى
اى ربّ هيكّل العصيان أراد امواج بحر غفرانك و عفوك و جوهر
الغفلة بدايع مواهبك و الطافك. فآه آه ضوضاء العباد منعتنى عن
اصغاء بيانك و نعاق خلقك حجبتنى عن النظر إلى أفق أمرك و
عزّتك أحبّ أن أبكى بدوام ملكك و ملكوتك، فكيف لا
أبكى؟ أبكى بما منّعت عينى عن مشاهدة أنوار شمس ظهورك و
أذنى عن اصغاء ذكرك و ثنائك. و عزّتك يا إله العالم و سلطان

الأمم أحبّ أن أستر وجهي تحت أطباق الأرض و ترابها من
خجلتي و بما اكتسبت أيادي غفلتي . فآه آه كنتَ معي و سمعت
مني ما لا ينبغي لك و بفضلك سترت عني و ما كشفت سوء حالي
و أعمالی و أقوالی . فآه آه لم أدر ما قدّرت لي من قلمك الأعلى و
ما شاءت مشييتك يا مالک الأسماء و فاطر السماء . فآه آه أن
يمنعني قضاؤك المحتوم عن رحيقك المختوم . أسألك بنفحات
وحيك و أنوار عرشك و بالذي به تضيّع عرف قميصك في
الحجاز و بنور أمرک الذي به أشرقت الأرض و السماء بأن تجعلني
في كلّ الأحوال مقبلاً إليك منقطعاً عن دونك و متمسّكاً بحبلک
و متشبّثاً بأذيال رداء جودک و کرمک و اختار لنفسی ما اخترته لي
بعنايتک الكبرى و مواهبک العظمی يا من في قبضتک زمام
الأشیاء . لا إله إلا أنت ربّ العرش و الثرى و مالک الآخرة و
الأولى .

بنام یکتا خداوند بیهمتا

ستایش پاک یزدان را سزااست که بخودی خود زنده و پاینده بوده. هر نابودی از بود او پدیدار شده و هر هستی از هستی او نمودار گشته.

ای رستم انشاءالله بعنایت رحمن مرد میدان باشی، تا از این زمزمه ایزدی افسردگان را بر افروزی و مردگان را زنده و پژمردگان را تازه نمائی. اگر باین نار که نور است پی بری، بگفتار آئی و خود را دارای کردار بینی.

ای رستم، امروز نمودار کرم، ذره را آفتاب کند و پرتو تجلی انوار اسم اعظم قطره را دریا نماید. بگو ای دستوران! باسم من عزیزید و از من در گریز. شما دستوران دیوانید، اگر دستوران یزدان بودید با او بودید و او را می شناختید.

ای رستم، بحر کرم یزدان آشکار و آفتاب بخشش رحمانی نمودار. صاحب چشم آنکه دید و صاحب گوش آنکه شنید. بگو

ای کوران، جهان پناه آمده، روز بینائی است. بینای آگاه آمده، هنگام جانبازی است. در این روز بخشش کوشش نمائید تا در دفتر نیکوکاران مذکور آئید. جز حضرت رحمن برآمزش گمراهان و گناهکاران قادر نبوده و نیست. کسی که هستی نیافته چگونه هستی بخشد و صاحب خطا چگونه از خطا درگذرد؟

بگو ای دستوران! محبوب عالمیان در زندان شما را بیزدان میخواند، از او بپذیرید و بلاهای بی پایان را از برای خلاصی شما قبول نموده، از او مگریزید. از دشمن دوست نما بگریزید و بدوست یکتا دل بندید.

بگو ای مردمان! برضای دوست راضی شوید چه که آنچه را او برگزید اوست پسندیده.

بگو ای دستوران! کردار احدی امروز مقبول نه مگر نفسی که از مردمان و آنچه نزد ایشان است گذشته و بسمت یزدان توجه نموده امروز روز راستگویان است که از خلق گذشته اند و بحق پیوسته اند و از ظلمت دوری جسته بروشنائی نزدیک شده اند.

ای رستم! گفتار پروردگار را بشنو و بمردمان برسان.

بِسْمِ النَّاطِقِ فِي مَلَكُوتِ الْبَيَانِ

حمد و ثنا سلطان مبین را لایق و سزااست که سجن متین را بحضور حضرت علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود و بانوار ایقان و استقامت و اطمینان مزین داشت، علیهما بهاء الله و بهاء من فی السموات و الارضین. النور و البهاء و التکبیر و الثناء علی أیدی أمره الذین بهم أشرق نور الاضطبار و ثبت حکم الاختیار لله المقتدر العزیز المختار. و بهم ماج بحر العطاء و هاج عرف عنایة الله مولی الوری. نسأله تعالی أن یحفظهم بجنوده و یحرسهم بسلطانه و ینصرهم بقدرته الّتی غلبت الأشياء. الملك لله فاطر السماء و مالک ملکوت الأسماء.

نبا عظیم می فرماید: ای اصحاب ایران! شما مشارق رحمت و مطالع شفقت و محبت بوده اید و آفاق وجود بنور خرد و دانش شما منور و مزین بوده، آیا چه شد که بدست خود بر هلاکت خود و دوستان خود قیام کردید؟

یا افنانی علیک بهائی و عنایتی. خیمه امر الهی عظیم است
جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت. روز روز شماست و
هزار لوح گواه شما. بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان به
تسخیر افئده و قلوب اهل عالم مشغول شوید. باید از شما ظاهر
شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچارگان روزگار است. کمر
همت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و آزادی
رسند. امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع. دود تیره ستم،
عالم و امم را احاطه نموده. از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی
بامر امر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع
اشیای عالم ظاهر و هویدا. اینست بشارت اعظم که از قلم مظلوم
جاری شده.

بگو ای دوستان! ترس از برای چه و بیم از که؟ گلپارهای عالم
باندک رطوبتی متلاشی شده و میشوند. نفس اجتماع سبب تفریق
نفوس موهومه است. نزاع و جدال، شأن درنده‌های ارض. بیاری
باری شمشیرهای برنده حزب بابی بگفتار نیک و کردار پسندیده

بغلاف راجع. لازل اخیار بگفتار، حدائق وجود را تصرف نمودند.

بگوای دوستان! حکمت را از دست مدهید. نصائح قلم اعلی را بگوش هوش بشنوید. عموم اهل عالم باید از ضر دست و زبان شما آسوده باشند. در کتاب اقدس در ذکر ارض طا نازل شده آنچه که سبب انتباه عالمیان است. ظالمهای عالم حقوق امم را غصب نموده اند و بتمام قدرت و قوت بمشتهیات نفوس خود مشغول بوده و هستند. از ظالم ارض یا، ظاهر شد آنچه که عیون ملاً اعلی خون گریست. یا ایها الشارب رحیق بیانی و الناظر الی أفق ظهوری، آیا چه شده که اهل ایران مع اسبقیتشان در علوم و فنون حال پست تر از جمیع احزاب عالم مشاهده میشوند؟

یا قوم! در این یوم مبارک منیر، خود را از فیوضات فیاض محروم ننمائید. امروز از سحاب رحمت رحمانی امطار حکمت و بیان نازل. طوبی لمن أنصف فی الأمر و ویل للظالمین. امروز هر آگاهی گواهی میدهد بر اینکه بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده

سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم.

بگو ای قوم! بقوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید که شاید
ارض از اصنام ظنون و اوهام که فی الحقیقه سبب و علت خسارت
و ذلت عباد بیچاره اند پاک و طاهر گردد. این اصنام حائل اند و
خلق را از علو و صعود مانع. امید آنکه ید اقتدار مدد فرماید و ناس
را از ذلت کبری برهاند. در یکی از الواح نازل: یا حزب الله بخود
مشغول نباشید. در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح
عالم از اعمال طیبه ظاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده. ناصر امر
اعمالست و معینش اخلاق. یا اهل بهاء بتقوی تمسک نمائید.
هذا ما حکم به المظلوم و اختاره المختار.

ای دوستان! سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیشان
یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش
سایه گسترده. با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را
در این جامه بشناخت.

بگو اهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند، آگاه باشید و بروشنائی

نام بینا از تیرگیها خود را آزاد نمائید. عالم بین باشید نه خودبین. اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانع اند مابین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان. امروز بر کلّ لازم و واجب است تمسّک نمایند بآنچه که سبب سموّ و علوّ دولت عادلّه و ملت است.

قلم اعلی در هر یک از آیات ابواب محبّت و اتّحاد باز نموده. قلنا و قولنا الحقّ، عاشروا مع الادیان کلّها بالرّوح و الریحان. از این بیان آنچه سبب اجتناب و علّت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست. و در ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم. آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل ظاهر فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از سماء مشیّت مالک قدم نازل. از قبل فرموده اند «حبّ الوطن من الایمان» و لسان عظمت در یوم ظهور فرموده «لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم». باین کلمات عالیات طیور افنّده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود. این مظلوم حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود و باعمال

طیبیه و اخلاق مرضیه روحانیّه دعوت نمود. امروز جنودی که ناصر
امرند اعمال و اخلاق است، طوبی لمن تمسک بهما و ویل
للمعرضین.

یا حزب الله شما را بادب وصیت مینمایم و اوست در مقام اول
سید اخلاق. طوبی از برای نفسی که بنور ادب منور و بطراز راستی
مزین گشت. دارای ادب دارای مقام بزرگ است. امید آنکه این
مظلوم و کلّ بآن فائز و بآن متمسک و بآن متشبث و بآن ناظر
باشیم. اینست حکم محکم که از قلم اسم اعظم جاری و نازل
گشته.

امروز روز ظهور لالی استقامت است از معدن انسانی. یا حزب
العدل! باید بمثابه نور روشن باشید و مانند نار سدره، مشتعل. این
نار محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار بغضاء
سبب و علت تفریق و جدال است. نسأل الله أن يحفظ عباده من
شر اعدائه، إنه على كل شيء قدير. الحمد لله حقّ جلّ جلاله
بمفتاح قلم اعلى ابواب افئده و قلوب را گشوده و هر آیه‌ای از

آیات منزله، بابیست مبین از برای ظهور اخلاق روحانیّه و اعمال مقدّسه. این ندا و این ذکر، مخصوص مملکتی و یا مدینه‌ای نبوده و نیست باید اهل عالم طرّاً بآنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسّک نمایند تا بازادی حقیقی فائز شوند. گیتی بانوار نیر ظهور منور، چه که در سنه ستین حضرت مبشر روح ما سواه فداه بروح جدید بشارت داد و در سنه ثمانین عالم بنور جدید و روح بدیع فائز گشت. حال اکثر اهل بلاد مستعدّ اند از برای اصغاء کلمه علیا که بعث و حشر کلّ بآن منوط و معلق است. در صحیفه حمراء در سجن عگا نازل شد آنچه که سبب سموّ عباد و عمار بلاد است. از جمله این بیانات در آن از قلم مالک امکان نازل. اسّ اعظم که اداره خلق بآن مربوط و منوط آنکه:

اول: باید وزرای بیت عدل صلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم از مصاریف باهظه فارغ و آزاد شود. این فقره لازم و واجب چه که محاربه و مجادله اس زحمت و مشقّت است.

دوم: باید لغات، منحصر بلغت واحده گردد و در مدارس عالم

بآن تعلیم دهند.

سوم: باید به اسبابی که سبب الفت و محبت و اتحاد است
تشبث جویند.

چهارم: جمیع رجال و نساء آنچه را که از اقتراف و زراعت و
امور دیگر تحصیل نمایند جزئی از آنها از برای تربیت و تعلیم
اطفال نزد امینی ودیعه گذارند و باطلاع امنای بیت عدل صرف
تربیت ایشان شود.

پنجم: توجه کامل است در امر زراعت. این فقره اگر چه در
پنجم ذکر شد و لکن فی الحقیقه دارای مقام اولست. در ممالک
خارجه این فقره بسیار ترقی نموده و اما در ایران الی حین امرش
معوق است. امید آنکه پادشاه آئیده الله توجهی باین امر عظیم
خطیر فرماید.

باری بآنچه در صحیفه حمراء از قلم اعلی نازل، اگر تمسک
نمایند از قوانین عالم خود را فارغ مشاهده کنند. مکرر بعضی
اذکار از قلم اعلی جاری که شاید مشارق قدرت و مطالع عزت

الهی وقتی از اوقات مؤید شوند بر اجرای آن. اگر طالب یافت شود آنچه از اراده مطلقه نافذه ظاهر گشته لوجه الله اظهار میشود. ولکن این الطالب و این السائل و این العادل و این المنصف؟ حال هر یوم نار ظلمی مشتعل و سیف اعتسافی مسلول. سبحان الله بزرگان ایران و نجبای عظام باخلاق سبعی فخر مینمایند.

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص

این مظلوم در لیالی و ایّام بشکر و حمد مالک انام مشغول، چه که مشاهده شد نصائح و مواعظ تأثیر نموده و اخلاق و اطوار این حزب بدرجه قبول فائز. چه که ظاهر شد آنچه که سبب روشنی چشم عالم است و آن شفاعت دوستان از دشمنان نزد امراء بوده. کردار نیک گواه راستی گفتار است. امید آنکه اخیار، بروشنی کردار گیتی را روشن نمایند. نسأل الله تبارک و تعالی أن یؤید الکملّ علی الاستقامة علی حبه و أمره فی ایّامه، إنه ولیّ المخلصین و العالمین.

یا حزب الله! قلم اعلی عالمها ظاهر نموده و ابصار را روشنی

حقیقی بخشیده و لکن اکثری از اهل ایران لازال از بیانات نافع و علوم و فنون مبارکه محروم بوده‌اند. یوم قبل مخصوص از برای یکی از اولیاء این کلمه علیا از قلم اعلی نازل که شاید اهل اعراض باقبال فائز گردند و بغوامض مسائل اصول الهیه پی برند و آگاه شوند. معرضین و منکرین بچهار کلمه متمسک: اول کلمه فضرِب الرِّقَاب و ثانی حرق کتب و ثالث اجتناب از ملل اخری و رابع فنای احزاب. حال از فضل و اقتدار کلمه الهی این چهار سدّ عظیم از میان برداشته شد و این چهار امر مبین از لوح محوگشت و صفات سبعی را بصفات روحانی تبدیل نمود، جَلَّتْ إِرَادَتُهُ و جَلَّتْ قَدْرَتُهُ و عَظُمَ سُلْطَانُهُ. حال از حَقِّ جَلِّ جلاله بطلبید و میطلبیم که حزب شیعه را هدایت فرماید و از صفات نالائقه نجات بخشد. از لسان هر یک از آن حزب در هر یوم لعنتها مذکور و ملعون با عین حلقی از غذاهای یومیّه آن حزب است.

الهی الهی تسمع حنین بهائک و صریخه فی اللیالی و الاّیام. و تعلم أنه ما أراد لنفسه أمراً بل أراد تقدیس نفوس عبادک و نجاتهم

عن نار الضغينة والبغضاء التي أحاطتهم في كلّ الأحيان. أي ربّ
قد ارتفعت أيادي المقرّبين إلى سماء جودك و المخلصين إلى
هواء عطائك. أسألك أن لا تخيّبها عما أرادوا من بحر عطائك و
سماء فضلك و شمس جودك. أي ربّ أيّدهم على آداب ترتفع
بها مقاماتهم بين الأحزاب، انك أنت المقتدر العزيز الوهاب.

يا حزب الله! بشنويد آنچه را که اصغای آن سبب آزادی و
آسودگی و راحت و علوّ و سموّ کلّ است. از برای ایران قانون و
اصولی لازم و واجب. و لکن شایسته آنکه حسب الاراده حضرت
سلطان ایّده الله و حضرات علمای اعلام و امرای عظام واقع شود.
باید باطلاع ایشان مقرّی معین گردد و حضرات در آن مقرّ جمع
شوند و بحبل مشورت تمسّک نمایند و آنچه را سبب و علّت
امنیّت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند و اجرا
دارند. چه اگر بغیر این ترتیب واقع شود علّت اختلاف و ضوضاء
گردد. در اصول احکام که از قبل در کتاب اقدس و سائر الواح
نازل امور راجع بسلاطین و رؤسای عادل و امنای بیت عدل شده.

و منصفین و متبصرین بعد از تفکر، اشراق نیر عدل را بعین ظاهر و باطن در آنچه ذکر شده مشاهده نمایند. حال آنچه در لندره امت انگلیز بآن متمسک خوب بنظر می آید چه که بنور سلطنت و مشورت امت هر دو مزین است. در اصول و قوانین، بابی در قصاص که سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور، و لکن خوف از آن ناس را در ظاهر از اعمال شنیعه نالائقه منع مینماید. اما امری که در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع است خشیه الله بوده و هست. اوست حارس حقیقی و حافظ معنوی. باید بآنچه سبب ظهور این موهبت کبری است تمسک جست و تشبث نمود. طوبی لمن سمع ما نطق به قلمی الأعلی و عمل بما امر به من لدن آمر قدیم.

یا حزب الله! وصایای دوست یکتا را بگوش جان بشنوید. کلمه الهی بمتابه نهالست، مقرر و مستقرش افئده عباد. باید آنرا بکوثر حکمت و بیان تربیت نمائید تا اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد.

ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاقست از کتاب محو نمودیم و آنچه علّت الفت و اتحاد و اتّفاقت ثبت فرمودیم. نعیمًا للعاملین. مکرّر وصیّت نموده و مینمائیم دوستان را، که از آنچه رائجۀ فساد استشمام میشود اجتناب نمایند بل فرار اختیار کنند. عالم منقلب است و افکار عباد مختلف. نسأل الله أن یزینهم بنور عدله و یعرفهم ما ینفعهم فی کلّ الاحوال، إنه هو الغنیّ المتعال.

از قبل باین کلمه علیا نطق نمودیم. نفوسی که باین مظلوم منسوبند باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند و در اخذ نفس اماره شعله فروزنده. سبحان الله این ایام ظاهر شده آنچه که سبب حیرت است. از قراریکه شنیده شد نفسی وارد مقرّ سلطنت ایران گشت و جمعی بزرگان را بارادت خود مسخر نمود. فی الحقیقه این مقام مقام نوحه و ندبه است، آیا چه شده که مظاهر عزّت کبری، ذلّت عظمی از برای خود پسندیدند. استقامت چه شد! عزّت نفس کجا رفت؟ لازال آفتاب بزرگی و دانائی از

افق سماء ایران طالع و مشرق، حال بمقامی تنزل نموده که بعضی از رجال خود را ملعب جاهلین نموده‌اند. و شخص مذکور در باره این حزب در جرائد مصر و دائرةالمعارف بیروت ذکر نموده آنچه را که سبب تحیر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد پاریس توجه نمود و جریده‌ای باسم عروة الوثقی طبع کرد و باطراف عالم فرستاد و بسجن عکا هم ارسال داشت و باین سبب اظهار محبت نمود و مقصودش تدارک مافات بوده. باری این مظلوم درباره او صمت اختیار کرد. از حق میطلبیم او را حفظ نماید و بنور عدل و انصاف منور دارد. له أن يقول:

«إلهی إلهی ترانی قائما لدی باب عفوک و عطائک و ناظرا إلی آفاق مواهبک و الطافک. أسألك بندائك الأحملى و صریر قلمک یا مولی الوری أن توفّق عبادک علی ما ینبغى لأیامک و یلیق لظهورک و سلطانک إنک انت المقتدر علی ما تشاء. یشهد بقوتک و اقتدارک و عظمتک و عطائک من فی السموات والأرضین. الحمد لك یا إله العالمین و محبوب افئدة العارفين.

تری یا الهی کینونه الفقر ارادت بحر غنائک و حقیقه العصیان
فرا ت مغفرتک و عطائک. قدر یا الهی ما ینبغی لعظمتک و یلیق
لسماء فضلک، انک أنت الفضال الفیاض الأمر الحکیم. لا إله
إلا أنت القویّ الغالب القدير».

یا حزب الله! الیوم باید انظار کلّ بافق کلمه مبارکه یفعل ما یشاء
وحده، متوجّه باشد. چه اگر احدی باین مقام فائز گردد او بنور
توحید حقیقی فائز و منور و من دون آن در کتاب الهی از اصحاب
ظنون و اوهام مذکور و مرقوم. بشنوید ندای مظلوم را و مراتب را
حفظ نمائید. این فقره بر کلّ لازم و واجب است.

مظلوم در جمیع ایام من غیر ستر و حجاب امام وجوه اهل عالم
نطق فرمود آنچه را که مفتاح است از برای ابواب علوم و فنون و
دانش و آسایش و ثروت و غنا. ظلم ظالمین قلم اعلی را از صریر
باز نداشت، و شبهات مریبین و مفسدین او را از اظهار کلمه علیا
منع نمود. از حقّ در جمیع احوال سائل و آلمم که اهل بها را از
ظنون و اوهام حزب قبل حفظ فرماید و مقدّس دارد.

یا حزب الله علمای راشدین که بهدایت عباد مشغولند و از
وساوس نفس اماره مصون و محفوظ، ایشان از انجم سماء عرفان
نزد مقصود عالمیان محسوب. احترام ایشان لازم. ایشانند عیون
جاریه و انجم مزیئه و اثمار سدره مبارکه و آثار قدرت الهیه و بحور
حکمت صمدانیّه. طوبی لمن تمسک بهم، إنه من الفائزین فی
کتاب الله ربّ العرش العظيم. البهاء من لدى الله ربّ العرش و
الثری علیکم یا اهل البهاء و أصحاب السفینه الحمراء و علی
الذین سمعوا نداءکم الاحلی و عملوا بما امروا به فی هذا اللوح
العزیز البدیع.

بنام خداوند بی مانند

ای بندگان! سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیشان
یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش
سایه گسترده با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را
در این جامه بشناخت.

بگو ای مردمان! چراغ یزدان روشن است آن را بیادهای نا
فرمانی خاموش ننمائید. روز ستایش است باسایش تن و آرایش
جان مپردازید. اهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند آگاه باشید و
بروشنی نام خداوند یکتا خود را از تاریکیها آزاد نمائید. دوست
بین باشید نه خود بین.

بگو ای گمراهان پیک راستگو مژده داد که دوست می آید اکنون
آمده، چرا افسرده اید؟ آن پاک پوشیده بی پرده آمد چرا پژمرده اید؟
آغاز و انجام، جنبش و آرام، آشکار. امروز آغاز در انجام و جنبش
در آرام نمودار. این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش
هویدا شده هر که این گرمی یافت بکوی دوست شتافت و هر که
نیافت بیفسرد، افسردنی که هرگز بر نخاست. امروز مرد دانش

کسی است که آفرینش، او را از بینش، باز نداشت و گفتار او را از کردار دور ننمود. مرده کسی که از این باد جانبخش در این بامداد دلکش بیدار نشد بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان آز سرگردان بماند.

ای بندگان! هر که از این چشمه چشید بزندگی پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد.

بگو ای زشتکاران! آزشما را از شنیدن آواز بی نیاز دور نمود، آزشما را بگذارید تا راز کردگار بیابید و او مانند آفتاب جهانتاب روشن و پدیدار است.

بگو ای نادانان! گرفتاری ناگهان شما را از پی، کوشش نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند. اسم بزرگ خداوند که بزرگی آمده بشناسید. اوست داننده و دارنده و نگهبان.

بنام خداوند یکتا

محبوب عالم در سجن اعظم جمیع را نصیحت میفرماید
باموریکه سبب و علّت ارتفاع آن نفوس و ما ینبغی للانسان است.
باید کلّ بسمع قبول اصغاء نمایند.

ای دوستان! اخلاق حسنه و اعمال مرضیه و شئونات انسانیّه
سبب اعلاء کلمة الله و ترویج امر بوده لذا بر هر نفسی لازم و واجب
که الیوم بمعروف تمسّک جوید و از منکر اجتناب نماید. بسی از
نفوس ادعای ایمان نموده اند و از افعالشان ذیل اطهر انور مالک
قدر بین بشر، آلوده شد. دوستان را تکبیر برسان و آنچه در این لوح
از قلم الهی جاری شده بر ایشان قرائت نما، شاید بخیر خود مطلع
شوند و از آنچه سبب ضرر خود و غیر است اجتناب نمایند. عالم را
غبار تیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده. بساط معنی و عمل
پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته.

بگو ای احباب! قسم بآفتاب حقیقت که الیوم یوم عمل است.

اگر از نفسی مقدار شعری الیوم عمل خیر صادر شود جزای آن بدوام ملک و ملکوت از برای او باقی خواهد ماند. جهد نمائید تا الیوم عملی از شما خالصاً لله ظاهر شود. اتفاق و اتحاد نزد مالک ایجاد محبوب است. أن اجتمعوا علی شریعة الله و لا تكونن من المختلفین.

یا ایها الناظر الی الوجه انا ذکرناک لتذکر الناس بما نزل من لدن ربی علیم. بشرّ الأحباب بذکری إیّاهم ثم أمرهم بما امروا من لدی الله العلیم الحکیم. إن الذین حملوا الشدائد فی سبیل الله اولئک قدر لهم مقام کریم. طوبی لمن صبر ابتغاء مرضات الله. انا نذکره بالحقّ و یذکره الملائة الاعلی ، انه لهو العلیم الخبیر. و البهاء علیک و علی الذین تمسکوا بحبل الاتحاد فی ایام الله ربّ العالمین.

یا هو

آفتاب حقیقی، کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان، منوط باوست و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کلّ شیء از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود و تجلّی او در هر مرآتیی بلون او ظاهر. مثلاً در مرایای قلوب حکماء تجلّی فرمود، حکمت ظاهر شد و همچنین در مرایای افئده عارفین تجلّی فرموده بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شده. جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر، بانسان قائم و از او ظاهر و انسان از شمس کلمه ربّانیّه موجود و اسماء حسنی و صفات علیا طائف حول کلمه بوده و خواهند بود. اوست نار الهی و چون در صدور بر افروخت ماسوی الله را بسوخت. افئده عشاق ازین نار، در احتراق و این نار، حقیقت ماء است که بصورت نار ظاهر شده. ظاهرها نار و باطنها نور. و از این ماء، کلّ شیء باقی بوده و خواهد بود. «و من الماء کلّ شیء حیّ». از خدا می طلبیم که این ماء عذب الهی را از این سلسبیل روحانی بیاشامیم و از عالم و عالمیان در سبیل محبتش بگذریم و البهاء علی اهل البهاء.

بنام گویای دانا

یا عبد الله! مظلوم عالم، جمیع امم را در کلّ اوان و احیان بحقّ دعوت مینماید. و مقصود از این ظهور آنکه سحاب ظلم مرتفع شود و آفتاب عدل از خلف حجاب اشراق نماید تا جمیع اهل عالم در مهد امن و امان ساکن و مستریح شوند.

ای دوستان! بمنزله سراج باشید از برای عالم ظلمانی، و بمثابه نور باشید از برای تاریکی. با جمیع اهل عالم بکمال محبّت رفتار کنید. اجتناب و جدال و فساد، کلّ در این ظهور اعظم منع شده. نصرت، باعمال طیّبه و اخلاق مرضیه بوده و خواهد بود. تمسّکوا بالاستقامه الکبری فی أمر ربکم، مالک الوری ثمّ اعمالوا بما امرتم به فی کتاب ربکم العلیم الحکیم.

بنام آنکه بیم از اوست و امید از او

نخستین گفتار کردگار اینست: با سینه پاک از خواهش و آرایش و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش پیش دانا و بینا و توانا بیایید و آنچه سزاوار روز اوست بیارید. امروز روز دیدار است چه که یزدان بی پرده پدیدار و آشکار. بجان پاک بشتابید شاید برسید و بآنچه سزاوار است پی برید. از آب پرهیزکاری خود را از آز و کردارهای نا شایسته پاک نمائید تا راز روز بی نیاز را بیابید. روشنی نخستین در روز پسین پدیدار. بسه چیز دیدار دست دهد و رستگاری پدیدار شود: پاکی دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده.

بگو ای دوستان! راه نما آمد گفتارش از گفتارها پدیدار و راهش میان راهها نمودار. راه، راه اوست بیایید و گفتار، گفتار اوست بشنوید. امروز ابر بخشش یزدان می بارد و خورشید دانائی، روشنی می بخشد و بخود راه مینماید. جوانمرد آنکه راههای گمان را گذاشت و راه خدا گرفت.

ای دوستان! دست توانای یزدان پرده‌های گمان را درید تا چشم
ببیند و گوش از شنیدن باز نماند. امروز روز شنیدن است، بشنوید
گفتار دوست یکتا را و بآنچه سزاوار است رفتار نمائید. از گفتار
پارسی بگفتار تازی آغاز نمودیم:

يا أَيُّهَا الْمَقْبِلُ! اسْمِعِ النِّدَاءَ، إِنَّهُ ارْتَفَعَ فِي سَجْنِ عِكَاءٍ وَيَدْعُ
الْعِبَادَ إِلَى اللَّهِ مَالِكِ الْإِبْجَادِ. تَفَكَّرْ فِيمَا ظَهَرَ لَتَرَى مَا لَا رَأَتْ عَيْنُ
الْإِبْدَاعِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الْفَضَالُ.

ایاک آن یمنعک ما فی العالم عن مالک القدم. دع الظنون و
مظاهرها و الاوهام و مشارقتها مقبلا إلى الله مالک المبدأ و المآب.
هذا يوم البصر لأن المنظر الأكبر تشرف بانوار ظهور مالک القدر
الذی أتى من سماء البیان بالحجة و البرهان. و هذا يوم السمع قد
ارتفع فيه صریر القلم الاعلی بین الارض و السماء. اسمع و قل
لک الحمد یا مقصود العالم و لک الثناء یا مالک الرقاب.

يا أَيُّهَا السَّائِلُ: امروز نور ناطق و نار متکلم و خورشید حقیقی
مشرق. جهد نما شاید فائز شوی بآنچه سزاوار یوم الله است. اگر در

آنچه ظاهر شده تفکر نمائی خود را غنی و مستغنی از سؤال مشاهده کنی. حقّ مقدّس است از ظنون و اوهام و مشیّت و اراده انام. با علم یفعل ما یشاء و رایة یحکم ما یرید آمده، حجة و برهان فوق مقامات اهل امکان ظاهر فرموده. آیاتش در کتب و زبر و الواح موجود و مشهود و بیناتش در سور ملوک و رئیس ظاهر و هویدا. لیس لأحد أن یجرب الرّبّ إنه یمتحن العباد کیف یشاء.

اگر فی الحقیقه ببصر انصاف در آنچه ذکر نمودیم مشاهده نمائی و بسمع عدل اصغا کنی، بکلمه مبارکه رجعت إلیک یا مولی العالم منقطعاً عن الامم ناطق شوی. بشنو ندای مظلوم را، قدم از مقامات و ظنون و اوهام اهل امکان بردار و بر لامکان گذار، لتسمع تغرّدات طیور العرش و تغنیات عنادل العرفان علی اعلی الاغصان. نسأل الله أن یؤیّدک و یوفّقک علی ما یحبّ و یرضی، إنه مولی الوری و ربّ العرش و الثری، لا إله إلا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم. إذا أخذک جذب البیان من الافق الاعلی، قل:

الهی الاهی اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بعزّک و عظمتک و

سلطانك، أنا عبدك و ابن عبدك قد اقبلت إليك منقطعا عن
دونك و راجيا بدائع فضلك، اسألك بأمطار سحاب سماء
كرمك و بأسرار كتابك أن تؤيدني على ما تحبّ و ترضى. اى ربّ
هذا عبد اعرض عن الاوهام مقبلا إلى أفق الايقان و قام لدى باب
فضلك و فوّض الامور إليك و توكل عليك فافعل به ما ينبغى
لسماء جودك و بحر كرمك. إنّك أنت المقتدر العليم الحكيم.
اشهد يا الهى بأنك أعلم بى منى. قدّر لى ما يقربنى إليك و
ينفعنى فى الآخرة و الأولى. إنّك أنت مولى الورى و فى قبضتك
زمام الفضل و العطاء. لا إله إلا أنت الفضال الكريم.
البهاء على أهل البهاء الذين ما منعتهم ضوضاء الامم عن
مالك القدم. قاموا و قالوا الله ربّنا و ربّ العرش العظيم.

بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

اینست بدایع نصایح الهی که بلسان قدرت در مکن عظمت و مقعد قدس رفعت خود میفرماید. پس بگوش جان بشنوید و خود را از اصغای نصایح محبوب محروم و ممنوع ننمائید.

ای مؤمن مهاجر! عطش و ظماً غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بعد را بصبح منیر قرب منورگردان.

بیت محبت باقی را بظلم شهوت، فانی و خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجبات تیره نفسانی میپوش. تقوای خالص پیشه کن و از ماسوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوی مسدود مکن، و چشمه جاریه دل را از جریان باز مدار. بحق متمسک شو و بحبل عنایت او متوسل باش. چه که دون او احدی را از فقر بغنا نرساند و از ذلت نفس نجات نبخشد.

ای عباد! اگر از بحور غنای مستوره احدیه مطلع شوید، از کون و امکان هر دو غنی و بی نیاز گردید. نار طلب در جان بر افروزید تا

بمطلب رفیع منیع که مقام قرب و لقای جانان است فائز گردید.
ای احمد! از ابحر متموجّه ملتطمه مستوره خود را منع مکن و از
صراط واضحه مستقیمه محروم مباش. چشم را منیر کن و بنور لائح
روشن نما، تا بسینای مبارکه طّیبه که محلّ ضیا و استضای سنای
الهیّه است وارد شوی و بتجلیات انوار لا نهاییه منور گردی و ندای
جانفزای «انظر ترانی» از مشرق بیان سبحانی من غیر تعطیل
بشنوی.

جمال غیب در هیکل ظهور میفرماید: ای احمد! نفحه‌ای از
عرف گلستان قدس روحانیم بر عالم هستی وزیده و جمیع
موجودات را بطراز قدس صمدانی مزین فرموده و رشحی از طمطام
یم عنایتیم بر عالمیان مبذول گشته و جمیع را سرمست از این باده
قدس الست، از عدم محض فانی، بعرضه وجود باقی کشیده.

ای احمد! دیده را پاک و مقدّس نما تا تجلیات انوار لا نهاییات
از جمیع جهات ملاحظه نمائی و گوش را از آرایش تقلید منزّه کن
تا نعمات عندلیب وحدت و توحید را از افنان باقی انسانی
بشنوی.

ای احمد! چشم ودیعه من است او را بغبار نفس و هوی تیره

مکن، و گوش مظهر جود من است او را باعراض مشتیه نفسیه، از اصغای کلمه جامعه، باز مدار. قلب خزینه من است، لئالی مکنونه آن را بنفس سارقه و هوس خائن مسپار. دست علامت عنایت من است آن را از اخذ الواح مستوره محفوظه محروم منما.

بگو ای عباد! فیض رحمت بی منتهایم از سماء مکرمت بی ابتدایم چون غیث هاطل در نزول و جریان است، با دیده مقدس و گوش منزّه و استقامت تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشتابید.

بگو ای بندگان من! بتحدید نفس و تقلید هوی خود را مقید و مقلد مسازید چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه در وادی مهلکه است که لم یزل تشنگان را سیراب نموده و لایزال سقایه نخواهد نمود. از سراب فانی چشم برداشته بزلال سلسال لازوال بی مثالم درآید. لؤلؤ قدرت ربّانی را از لؤلؤ مصنوعی فرق دهید و تمیز گذارید چه که مصنوعی آن بملاقات آب، فانی و معدوم شود و قدرتی آن بملاقات آب صافی و منیر گردد. پس جهد بلیغ و سعی

منیع نمائید تا لَوْلُو قدس صمدانی را من دون اشاره بدست آرید و آن معرفت مظهر نفس من بوده و خواهد بود و لم یزل بآب عنایت من زنده و حیّ و باقی خواهد بود.

ای بندگان من! جمال قدم میفرماید که از ظلّ هوی و بعد و غفلت بظلّ بقا و قرب و رحمت بشتابید و چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملونه مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید. و چون نار مشتعل شوید تا حجابات غلیظه را محترق نمائید و اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حبّ الهی زنده و باقی دارید. و چون هوا لطیف شوید تا در مکنن قدس ولایتم درآید.

ای بندگان من! از مدینه و همیه ظنیه بقوه توکل بیرون آمده بمدینه محکمه مشیده یقین وارد شوید. و در جمیع احوال از رحمت واسعه و عنایت محیطه مایوس مباشید که همه هیاکل موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض بملک هستی آوردم. بی طلب عنایت فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم. جمیع شما

اشجار رضوان قدس منید که بدست مرحمت خود در ارض مبارکه
غرس فرمودم و بنیسان رحمت بی زوال خود تربیت نمودم و از
حوادث کونیّه و خطرات ملکیّه بملائکّه حفّظیّه، حفظ فرمودم.
حال از مغرس و حافظ و مربّی خود غفلت منمائید و دون او را بر
او، مقدّم و مرجّح مدارید که مبادا اریاح سمومیّه عقیمیّه بر شما
مرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعه و اثمار جنیّه و افنان منیعه و
اغصان لطیفه محروم نماید. کلمات حکمتم را از لسان ظهور قبلم
شنو که پسر مریم فرمودم که هر مالک بوستانی شجره یابسه را در
بوستان باقی نگذارد و البتّه او را قطع نموده بنار افکند چه که
حطب یابس در خور و لایق نار است. پس ای اشجار رضوان
قدس عنایت من! خود را از سموم انفس خبیثه و اریاح عقیمه که
معاشرت بمشرکین و غافلین است حفظ نمائید تا اشجار وجود، از
جود معبود، از نفحات قدسیّه و روحات انسیّه محروم نگردد و
لازال در رضوان قدس احدیّه، جدید و خرم ماند.

ای بندگان! بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را بنقر وهم و

ظنون منهدم مکنید چه که ظن لم یزل مغنی نبوده و لایزال نفسی
را بصراط مستقیم هادی نگشته.

ای عباد! ید قدرت مبسوطه ممدوده مرتفعه سلطنتم را مغلول
فرض گرفته‌اید و رحمت منزله مسبوقة غیر مقطوعه‌ام را مقطوع
داشته‌اید و سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرمم را ممنوع و غیر
مهطول فرض نموده‌اید؟ آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم مفقود
شده و یا نفوذ مشیت و احاطه اراده‌ام از عالمیان ممنوع گشته؟
اگر نه چنین دانسته‌اید چرا جمال عزّ قدس احدیتم را از ظهور منع
نموده‌اید و مظهر ذات عزّابها را از ظهور در سماء قدس ابقا ممنوع
داشته‌اید؟ اگر چشم انصاف بگشائید، جمیع حقایق ممکنات را
از این باده جدیده بدیعه سرمست بینید و جمیع ذرات اشیا را از
اشراق انوارش مشرق و منور خواهید یافت. فبئس ما انتم ظننتم و
ساء ما انتم تظنون.

ای بندگان! بمبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس وهوی بر
آمده قصد سینای روح در این طور مقدّس از ستر و ظهور نمائید.

کلمه مبارکه جامعه اولیه را تبدیل نمائید و از مقرّ عزّ تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید.

بگو ای عباد غافل! اگر چه بدایع رحمت جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم. نصایح مشفقانه ام را بگوش مقدّس از کبر و هوی بشنوید و بچشم سر و سرّ در بدیع امرم ملاحظه نمائید. از امواج بحر رحمت که جمیع ابحر لانهایه قطره ایست نزد او، محروم مشوید و از معین قدس عذب فرات سائغم خود را ممنوع مسازید. قسم بذات غیبم که اگر اقلّ از ذره بشعور آئید بسینه بسینای روح بشتابید و بعین خود بمعین قدسیّه منوره واضحه وارد گردید و نداء روح القدس را از سدره ناطقه در صدر منیر بشنوید و غفلت نمائید.

ای احمد! از تقلید تقلید بروضه قدس تجرید و فردوس عزّ توحید بخرام. بگو ای عباد! باب رحمتم را که بر وجه اهل آسمانها و

زمین گشودم بدست ظلم و اعراض مبندید و سدره مرتفعه عنایتم را
بجور و اعتساف قطع نمائید. براستی میفرمایم قلب مخزن جواهر
ممتنعه ثمینه من است، محلّ خزف فانیه دنیای دنیّه مکنید و صدر
محلّ انبات سنبالات حبّ منست او را بغبار تیره بغضا میالائید.
بصفتام متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزم شوید و در جبروت
قدسم در آئید. جمیع اشیا کتاب مبین و صحف محکم قویم منند
بدایع حکمت لدنیم را بچشم طاهر مقدّس و قلب نورانی منزّه
مشاهده نمائید.

ای بندگان من! آنچه از حکم بالغه و کلم طیبیه جامعه که در
الواح قدسیّه احدیه نازل فرمودم مقصود ارتقای انفس مستعدّه
است بسماوات عزّ احدیه، و الا جمالم مقدّس از نظر عارفین است
و اجلالم منزّه از ادراک بالغین. در شمس مشرقه منوره مضیئه
ملاحظه نمائید که اگر جمیع عباد از بصیر و اعمی چه در منتها
وصف مبالغه نمایند و یا در دون آن منتها جهد مبذول دارند، این
دورته از اثبات و نفی و اقبال و اعراض و مدح و ذم جمیع در

امکنه حدودیه بخود مقبل و معرض، راجع بوده و خواهد بود. و شمس در مقرّ خود بکمال نور و اعطای فیض و ضیای خود من دون تغییر و تبدیل مشرق بوده و خواهد بود. و همچنین در سراج مضیئه در لیل مظلمه که در محضر شما روشن است مشاهده نمائید، آیا آنچه از بدایع اوصاف منیعه و یا جوامع صفات ذمیمه در حقّ او ذکر شود هیچ بر نور او بیفزاید و یا از ضیاء او بکاهد؟ لا، فوالذی نفسی بیده، بلکه در این دو حالت مذکوره، او بیک قسم افاضه نور مینماید و این مدح و ذم، بقائلین راجع بوده و خواهد بود چنانچه مشهود ملاحظه میشود. حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکوة عزّ ربّانی مشتعل و مضیء است خود را ممنوع نمائید و سراج حبّ الهی را بدهن هدایت در مشکوة استقامت در صدر منیر خود بر افروزید و بزجاج توکل و انقطاع از ماسوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمائید.

ای بندگان من! مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحریت که در قعر و عمق آن لئالی لطیفه منیره، ازید از احصاء مستور باشد و هر

طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب بسته بشاطی آن بحر در آید، تا قسمت مقدّره در الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید. حال اگر احدی بشاطی قدسش قدم نگذارد و در طلب او قیام ننماید، هیچ از آن بحر و لئالی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید؟ فبئس ما توهمتم فی انفسکم و ساء ما انتم تتوهمون.

ای بندگان! تالله الحقّ آن بحرا عظم لجیّ و مواج بسی نزدیک و قریب است بلکه اقرب از حبل ورید. بآنی، بآن فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فائز گردید.

ای بندگان! اگر از بدایع جود و فضلّم که در نفس شما ودیعه گذارده‌ام مطلع شوید، البتّه از جمیع جهات منقطع شده، بمعرفت نفس خود که نفس معرفت منست، پی برید و از دون من خود را مستغنی بینید و طمطمای عنایت و قمقام مکرتم را در خود بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهائیّه ظاهر و مشهود بینید. این مقام امنع اقدس را بمشتهیات ظنون و هوی و افکیّات

وهم و عمی ضایع مگذارید. مثل شما مثل طیری است که باجنحه
منیعه در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان، با نهایت
اطمینان، طیران نماید و بعد بگمان دانه، بآب و گل ارض میل
نماید و بحرص تمام، خود را بآب و تراب بیالاید و بعد که اراده
صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید، چه که اجنحه
آلوده بآب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود. در این وقت آن
طائر سماء عالیه خود را ساکن ارض فانیّه بیند. حال ای عباد
پره‌ای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضا میالائید تا از
طیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمانید.

ای عباد لآلی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت
ربّانی بقوه یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریات غرف
ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکّمات، محشور نمودم و
ختم اناء مسک احدیّه را بید القدره مفتوح نمودم و روایح قدس
مکنونه آن را بر جمیع ممکنات مبذول داشتم. حال مع جمیع این
فیوضات منیعه محیطه و این عنایات مشرقه لمیعه، اگر خود را منع

نمائید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود.

ای اهل بیان! الیوم مقصود از آفرینش و خلق خود را دانسته چه که جواهر جبال مرتفعه الهیه اید و لئالی ابحر فضل احدیه. و دون شما از آنچه در سماوات و ارض مشهود است در ظل شما محشور و بالتبع مرزوق و متنعمند. مثلاً ملاحظه در ارض طیبه منبته نمائید که مقصود زارع از سقایه، سقایه زرع خود است و بسا حجر صلده صلبه که در آن کشت و زرع بالتبع مشروب می شوند. پس مقصود از نزول فیض فیاض، مزارع احبای او بوده که محلّ انبات علم و حکمتند و من دون آن از اعداء و غافلین که احجار متروکه ارضند بالتبع برشحات فضلیه و قطرات سحابیه مرزوق و مشروبنند. ای اهل بیان با جمیع این مراتب عالی و مقامات متعالی از خود غفلت مجوئید و از حق، عزلت مگیرید و از مراقبت امرالله در جمیع احوال غافل مشوید و جهد نمائید که کلمات الهی را بدون آن قیاس ننمائید.

ای بندگان! اگر صاحب بصرید بمدینه بینایان وارد شوید و اگر

اهل سمعید بشهر سامعین قدم گذارید و اگر صاحب قلبید بحصن
موقنین محلّ گزینید تا از مشاهده انوار جمال ابهائیه در این ایّام
مظلّمه محجوب نمانید. چه که این سنه، سنه تمحیص کبری و
فتنه عظمی است.

ای عباد! وصایای روح را با قلم تسلیم و مداد اذعان و ایقان بر
لوح صدر خود مرقوم دارید و در هر آن، توجّه بآن نموده که مبادا از
حرفی از آن تغافل نمائید و بجدّ تمام اقبال بحق جسته و از دون آن
اعراض نموده که اینست اصل ورقه امریه منبته از شجره الهیه.

ای عباد! نیست در این قلب، مگر تجلیّات انوار صبح بقا و
تکلم نمی نماید مگر بر حقّ خالص از پروردگار شما. پس متابعت
نفس منمائید و عهدالله را مشکنید و نقض میثاق مکنید.
باستقامت تمام بدل و قلب و زبان باو توجّه نمائید و مباشید از
بی خردان. دنیا نمایشی است بی حقیقت و نیستی است بصورت
هستی آراسته، دل باو مبندید و از پروردگار خود مگسلید و مباشید
از غفلت کنندگان. براستی میگویم که مثل دنیا مثل سراپست که

بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باو رسند بی بهره و بی نصیب مانند و یا صورت معشوقی که ازجان و روح عاری مانده و عاشق چون بدو رسد لا یُسمن و لا یُغنی مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت، حاصلی نیابد.

ای عباد! اگر در این ایّام مشهود و عالم موجود، فی الجمله امور برخلاف رضا از جبروت قضاء واقع شود، دل تنگ مشوید که ایّام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع این ایّام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است. البتّه بجمیع آنها رسیده فائز گردید، اگر قمیص فانی را بقمیص باقی تبدیل نمائید و بمقام جنت ابهائیه که مقرر خلود ارواح عزّ قدسیّه است وارد شوید. جمیع اشیاء دلیل بر هستی شما است، اگر از غبار تیره نیستی بدر آئید. از زحمت ایّام معدوده دل تنگ مباشید و از خرابی تن ظاهر، در سبیل محبوب، محزون مشوید چه که بعد هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی نعیم راحت مستور.

ای بندگان! سلسبیل عذب صمدانی را از معین مقدسه صافیه
طلب نمائید و اثمار منیعه جنت احدیه را از سدره مغرسه الهیه اخذ
کنید. چه که در وادی جززیابس، تسنیم خوش تسلیم و کوثر قدس
تکریم، بدست نیاید و از شجره یابسه، ثمره لطیفه منیعه، ملاحظ
نگردد.

ای طالبان باده روحانی! جمال قدس نورانی در فاران قدس
صمدانی از شجره روحانی بی حجاب لن ترانی میفرماید. چشم
دل و جان را محروم ننمائید و بمحل ظهور اشراق انوار جمالش
بشتابید. کذلک ینصحکم لسان الله لعل انتم الی شطر الروح
تقصدون.

بنام خداوند یکتا

محبوب عالمیان در سجن اعظم ساکن است و قدر این
مظلومیّت را دانسته، تو هم بدان. لعمرالله مظلومیّت بسیار محبوب
است. کوثر عرفان رحمان را پنهانی بنوش و قدر بدان. ایّام غلبه
ظاهریه خواهد آمد و لکن این لذت را نخواهد داشت و اگر درست
ملاحظه کنی، عظمت امر را با حالت مذکوره مشاهده نمائی.
اینست بیان احلی که از قلم اعلی جاری شد. طوبی لک بما فزت
به.

ای حسین! بذکرالله مانوس شو و از دوش غافل، چه که ذکرش
انیسی است بی نفاق و مونی است با کمال وفاق. میهمانیست
بی خیانت و همدمیست بی ضرر و جنایت. مجالسی است امین و
مصاحبی است با ثبات و تمکین. رفیقی است با وفا بشأنیکه هر
کجا روی با تو آید و هرگز از تو ننگسد، غم را به سرور تبدیل نماید
و زنگ غفلت بزداید. الیوم یومی است که کلمه جذبه الهیه ما
بین سموات و ارض معلق و جذب میفرماید جواهر افنده ممکنات
را و آنچه از نفوسیکه از امکانه ترابیه صعود نموده اند حکم ملل
قبل و نفی بر آن نفوس من عندالله جاری. قسم بآفتاب معانی که
اگر مقدار ذرهئی از جوهر، بل اقل، در جلی مستور باشد البته کلمه
جذبه و فصلیه آنرا جذب نماید و از جبل فصل کند. چنانچه در
ملا بیان ملاحظه مینمائید که آنچه از قلوب صافیه و نفوس زکیه و
صدور منیره در این قوم بود بمکمن اعزّ اعلا و مقرّ سدره منتها
متصاعد شدند و آنچه از نفوس غیر مطهره کدره، باصل خود راجع
گشتند. بوهمی از سلطان یقین اعراض نمودند و بظل فانی از

جمال باقی غافل شده‌اند. مردودترین عالم و محروم‌ترین ناس الیوم
بین یدی الله مشهودند. كذلك يبطل الله اعمال الذين هم كفروا و
أشركوا و كانوا في مریة من لقاء ربهم بعد الذي ظهر بكل الآيات و
سلطان علیم.

ای حسین! کأس بقاء با تم ظهور و بروز، با یادی ملائکة جنت و
نار، در دور آمده پس نیکو است حال نفسی که از کأس باقی
مرزوق شود و کأس فانی را باهلش واگذار.

ای حسین! امر حق را الیوم چون شمس ملاحظه نما و جمیع
موجودات را مرایا. و هریک از مرایا که بشمس توجه نمود و مقابل
گشت صورت او در او ظاهر و هویدا و الیوم قلبی که مقابل شد با
جمال ابهی انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من دون ذلک محروم
بل مفقود. و الیوم مقابل نشده مگر معدودی و ایشانند جواهر وجود
عند الله.

قلم قدم میفرماید! جز سمع کلماتم نشنود و جز چشمم بجمال
عارف نگردهد. بصر که برمد هوی علیل شد چگونه بمنظر اکبر ناظر

شود؟ طیب جملهٔ علّتها حبّیم بوده و شافی جمیع امراض ودم خواهد بود. حبّ الهی را مطهّر دان، در هر محلّ که وارد شود اجنبی نماند، علّت را بصحت و جرم را برحمت تبدیل نماید. طوبی از برای نفوسی که باین فضل لاعدل لها فائز شوند. پس تو ای عبد موقن بالله، حمد کن که از حروفات باقیّه عند الله مذکوری. سحاب رحمت رحمانیتش بر تو باریده و غمام مکرمت سبحانیتش بر تو امطار مرحمت مبذول داشته. در وطن اصلی و مقام محمود که مدینهٔ حبّ الهی است مقرّر گرفته‌ای. انشاءالله جهد نما که در کلّ حین از رحمت بدیعی که مخصوص آن حین است مرزوق گردی و فائز شوی، چه که در هر آنی جمال ابهی بتجلی ابدع، تجلی فرماید و اهل وقوف را از آن فضل معروف قسمت نه. بایست مستقیم بر امرالله و بقدر وسع در تبلیغ امرش جهد نما، که الیوم اقرب قریات در نزد سلطان اسماء و صفات، این رتبهٔ بلند اعلی است.

ای حسین! بر اثر قدم غلام قدم گذار و مشی کن و ابداً از

امورات وارده محزون مباش. فو الذی نفسی بیده که اگر عوالم
لایتناهی الهی منحصر باین عالم بود و نعمتش مخصوص آنچه در
دنیا عند اهلش مشهود است، ابدأ خود را در بلا یای لایحسی
معذب نمی ساختم. فکر در انبیای مقربین نما و در ضریکه بر هر
یک در سبیل الهی وارد شده. قسم بقلم قدم که در هر نفسی اقل
من ذره شعور باشد بذکر این بیان و تفکر در آن ابدأ بدنیا اعتناء
نماید و از وجود و فقدانش محزون نگردد و همچنین موفق شود
بامریکه احدی موفق نشده، إلا من ائده الله علی عرفانه و فتح
بصره بمشاهدة أسراه. و اگر از ضروراده در این مدینه ذکر نمایم
البتّه محزون شوی و لکن اینقدر بدان که فو الذی دلح لسان الفجر
لثناّه که از اوّل ابداع تا حال چنین ظلمی ظاهر نشده و بذلک ناح
کلّ شیء و هم لا يشعرون. و أقول لم یرد علینا إلا ما أراد الله لنا،
علیه توکلنا و أن علیه فلیتوکل المقربون.

بنام دوست یکتا

قلم اعلیٰ اهل بها را بفیوضات رحمانیّه بشارت میدهد و جمیع را نصیحت میفرماید تا کلّ بنصح الله مالک اسماء بما اراده المحبوب فائز شوند. جدال و نزاع و فساد مردود بوده و هست. باید احبّای الهی بلحاظ محبّت در خلق نظر نمایند و بنصائح مشفقانه و اعمال طیّبه کلّ را بافق هدایت کشانند. بسا از نفوس که خود را بحق نسبت داده‌اند و سبب تزییع امرالله شده‌اند، اجتناب از چنین نفوس لازم. و بعضی از ناس که بمقصود اصلی در ایّام الهی فائز نشده‌اند و رحیق معانی را از کأس بیان نیاشامیده‌اند، از اعمال غافلین و افعال مدّعین متوهّم شوند. چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس که بسماء ایمان ارتقاء جستند، بسبب اعمال و اقوال انفس کاذبه از افق عزّ احدیّه محتجب ماندند، مع آنکه سالها این فرد را شنیده‌اند:

گر جمله کائنات کافر گردند

بر دامن کبریاش ننشیند گرد

بعضی از عباد آنچه از مدعیان محبّت ملاحظه نمایند بحق

نسبت میدهند، فبئس ما هم يعملون. در جمیع اعصار، اختیار و
اشرار بوده و خواهند بود، أن اعتبروا یا اولی الابصار. قلوب طاهره
و ابصار منیره و نفوس زکیّه باید در جمیع احیان بافق امر ناظر
باشند نه باعمال و اقوال مدعیان و کاذبان. از حقّ جلّ جلاله
مسئلت نمائید جمیع را هدایت فرماید و برضای مطلع آیات که
عین رضای اوست فائز فرماید. انّه لهو المجیب المعطى الغفور
الکریم. محض فضل و عنایت، این لوح از سماء مشیت الهیه نازل
تا جمیع احبّاً بما اراد الله مطلع شوند و از شرور نفوس اماره احتراز
نمایند. هر متکلمی را صادق ندانند و هر قائلی را از اهل سفینه
حمرا نشمرند، انّه لهو المبین المتکلم الصادق المتعالی العزیز
الامین.

هو العزیز

لم یزل نفحات قدس از رضوان عنایت الهی در وزیدن بوده و لایزال بروایح عزمعنوی از یمین عرش ربّانی درهبوب خواهد بود. سحاب جود و کرم آنی از ابلاغ فیوضات منیعه ساکن نگشت و غمام فضل و رحمت آنی از انزال امطار فیض نیاسود. بحمدالله شمس عنایت مشرق است و بدر مکرمت از افق عزّت طالع و لکن نفوس مشغوله و نقوش محدوده از این رحمت اصلیه و نعمت سرمدیّه ممنوع بوده و بحجبات وهمیه و سبحات ظنیّه محتجب و محروم خواهند بود.

معلوم آن جناب بوده که مقصود از آفرینش عرفان حقّ و لقای آن بوده و خواهد بود، چنانچه در جمیع کتب الهیه و صحف متقنه ربّانیّه من غیرحجاب این مطلب احلی و مقصد اعلی، مذکور و واضح است و هر نفسی که بآن صبح هدایت و فجر احدیّت فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی الجنان است فائز

گردید و بمقام قاب قوسین که ورای سدره منتهی است وارد شد و
الا در امکانه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و
خواهد بود، اگر چه در ظاهر بر آکراس رفیعه و اعراش منیعه جالس
باشد. بلی آن سماء حقیقت، قادر و مقتدر که جمیع ناس را از
شمال بعد و هوی، بیمین قرب و لقاء رساند. لو شاء الله لیکون
الناس امة واحدة، ولكن مقصود، صعود انفس طیبه و جواهر
مجرده است که بفطرت اصلیه خود بشاطی بحر اعظم وارد شوند تا
طالبان جمال ذوالجلال، از عاکفان امکانه ضلال و اضلال، از
یکدیگر مفصول و ممتاز شوند. کذلک قدر الامر من قلم عز منیر.

انشاء الله، امیدواریم که آن جناب خود را از صهبای رحمت
الهی منع نفرمایند و نظر پاک را باسباب فانیه نیالایند تا از سراب
فانی ببحر باقی واصل شوند. و همچنین سبب عدم ظهور مظاهر
عدل و مطالع فضل باسباب قدرت ظاهریه و غلبه ملکیه همین
شئونات فصل و تمیز بوده. چه اگر آن جوهر قدم علی ما کان علیه
ظاهر شود و تجلی فرماید احدی را مجال انکار و اعراض نماند

بلکه جمیع موجودات از مشاهده انوار او منصعق بلکه فانی محض شوند. دیگر در این مقام، مقبل الی الله از معرض بالله منفصل نگردد، چنانچه در جمیع مظاهر قبل این مطلب وضوح یافته و بسمع عالی رسیده. اینست که مشرکین در هر ظهور بدیع و تجلی منیع، چون جمال لایزال و طلعت بی مثال را در لباس ظاهر ملکیه مثل سایر ناس مشاهده می نمودند بدین جهت محتجب گشتند و غفلت نموده بآن سدره قرب تقرب نمی جستند بلکه در صدد دفع و قلع و قمع مقبلین الی الله بر آمده. چنانچه در این کور ملاحظه شد که این همج رعاع گمان نموده اند که بقتل غارت و نفی احبّای الهی از بلاد، توانند سراج قدرت ربّانی را بیفسرند و شمس صمدانی را از نور بازدارند، غافل از این که جمیع این بلایا بمنزله دهن است برای اشتعال این مصباح. کذلک یبدل الله ما یشاء و انه علی کلّ شیء قدير. چنانچه از هجرت این مهاجران باین سمت، اشتهار و علوّ این امر، جمیع امکانه ارض را احاطه نموده، چنانچه اهل این اطراف مطلع شده اند. و این نصرت را سلطان

احدیّه بید خود اعلاء فرمود من دون آنکه احدی مطلع شود و یا شاعر باشد. اینست معنی آن شعر پارسی که میگوید:

تو گرو بردی اگر جفت اگر طاق آید

در هر حال سلطنت و قدرت و غلبه سلطان حقیقی را ملاحظه فرما و گوش را از کلمات مظاهر نفی و مطالع قهر پاک و مقدّس فرمائید که عن قریب حقّ را محیط بر جمیع و غالب بر کلّ خواهید دید و دون آن را مفقود و لا شیء محض، ملاحظه خواهید فرمود. اگر چه بحمد الله حقّ و مظاهر او همیشه در علوّ ارتفاع و سموّ امتناع خود بوده بلکه علوّ و سموّ بقول او خلق شده، لو انتم ببصر هذا الغلام تنظرون. و دیگر اینکه این عبد همیشه در ذکر آن دوست بوده و سبقت دوستی آن جناب از نظر نرفته و انشاء الله نخواهد رفت بشرطها و شروطها و أنا من شروطها. و امیدواریم که این ذکر را نسیان مقطوع ننماید و این اثبات را محواز پی نیاید. و امید از ربّ العزّة چنانست که در نهایت بعد صوری، بمنتهی قرب معنوی فائز باشی. چنانچه کلّ من علی الارض میان آن جناب و حضرت

مقصود حجاب نشود زیرا که دون این قرب و بعد مذکوره، قریبی عند الله مذکور است که اورا شبهی و ضدی و مثلی در عالم ملکیه که امکانه حدود است متصور نه. جهدی باید که بالطاف سلطان احدیه بآن مقام درائی تا از شجره بعد و اثمار و اوراق او بالمره پاک و مقدّس گردی. و این قریبست که بعد تبدیل نشود و بدوام الله باقی خواهد بود. والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

بنام مقصود عالمیان

حمد محبوبی را لائق و سزااست که لم یزل بوده و لا یزال خواهد بود. رحمتش جمیع من فی الوجود را احاطه نموده و این رحمت در رتبهٔ اولیّه اظهار برهان است که از مشرق عنایت رحمن ظاهر میشود تا کلّ به عرفان آن بحر قدم، که مقصود اصلی از خلق عالم است فائز شوند و در رتبه ثانیه اوامر الهیّه بوده تا کلّ باین مرقات اعظم بمکامن قدس تجرید و مواقع عزّ توحید ارتقا جوید.

طوبی از برای نفوسیکه الیوم باخلاق روحانیّه و اعمال طیّبه بنصرت امر مالک بریّه قیام نمایند. انشاءالله باید جمیع احباب با کمال محبّت و وداد باشند و در اعانت یکدیگر کوتاهی ننمایند و معنی مؤاسات که در کتاب الهی نازل شده اینست که هر یک از مؤمنین سایرین را مثل خود مشاهده نمایند یعنی خود را اعلیٰ نشمرند. و اغنیا، فقرا را از مال خود محروم ننمایند و آنچه از برای خود از امورات خیریه اختیار مینمایند از برای سائر مؤمنین هم

همان را اختیار کنند. اینست معنی مؤاسات. و حدّ مؤاسات تا این
مقام بوده و تجاوز از آن از شئونات هوائیه و مشتیهات نفسیه عندالله
مذکور. اعاذنا الله و ایّاکم عن کلّ ما لایحبّه. انشاءالله باید جمیع
بکمال تقدیس و تنزیّه بذکرش ذاکر باشند. و انّه لهو الامر السميع
العلیم.

هُوَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله میرود

مکتوب آن جناب بر مکمن فنا واصل و بر مخزن تسلیم و رضا
وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و
درست، و لکن محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا
پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند، از بحر تسلیم، مرزوقند و از نهر
تسнім مشروب. رضای دوست را بدو جهان ندهند و قضای
محبوب را بفضای لامکان تبدیل ننمایند. زهر بلیّات را چون آب
حیات بنوشند و سمّ کشنده را چون شهد روح بخشنده، لاجرعه
بیشامند. در صحراهای بی آب مهلک بیاد دوست مواجند و در
بادیه‌های متلف بجانفشانی چالاک. دست از جان برداشته‌اند و
عزم جانان نموده‌اند. چشم از عالم بر بسته‌اند و بجمال دوست
گشوده‌اند. جز محبوب، مقصودی ندارند و جز وصال کمالی

نجویند. به پر توکل پرواز نمایند و بجناح توسل طیران کنند.
نزدشان شمشیر خونریز از حریر بهشتی محبوب تر است و تیر تیز از شیر
ام مقبول تر.

زنده دل باید در این ره صد هزار

تا کند در هر نفس صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست
نمود. چه نیکوست این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح
معنوی سر جان افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده.
گردن برافراختیم و تیغ بیدریغ یار را بتمام اشتیاق مشتاقیم. سینه را
سپر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم. از نام بیزاریم و از هر چه
غیر اوست در کنار. فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم. بدعا
بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح، پرواز کنیم و در سایه‌های
شجر انس، آشیان سازیم و بمنتهی مقامات حبّ منتهی گردیم. از
خمرهای خوش وصال، بنوشیم و البتّه این دولت بی‌زوال را از
دست ندهیم و این نعمت بی‌مثال را از کف نگذاریم. و اگر در

تراب، مستور شویم از جیب رحمت ربّ الارباب سر بر آریم. این اصحاب را بلا، فنا نکند و این سفر را قدم، طی ننماید و این وجه را پرده، حجاب نشود.

بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف بر افراخته‌اند و بکمال جد در دفع این فقرا کمر بسته‌اند البتّه بقانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد. و لکن بعنایت الهی و تأیید غیب نامتناهی چون شمس، مشرقیم و چون قمر، لائح. بر مسند سکون، ساکنیم و بر بساط صبر جالس. ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید؟ بل تن، این را زندان است و کشتی آن را سجن. نغمه بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد. باری ایّام قبل را ناظر باشید که بخاتم انبیاء و مبدأ اصفیا چه نازل شده تا چون روح، خفیف شوی و چون نفس، از قفس تن برآئی. در نهایت احاطه اعداء و شدت ابتلا، طایر قدس نازل شده و این آیه آورد: «وإن کان کبر علیک

اعراضهم فَإِن استطعت أَن تبتغى نفقاً فى الأرض أو سلماً فى السماء». هزار چشم باید تا خون گرید و صد هزار جان باید تا ناله از دل بر آرد. و همچنین در جای دیگر میفرماید: «وإذ يمكر بك اللّٰدين كفروا ليثبتوك أو يقتلوك أو يخرجوك، و يمكرون و يمكرالله، و الله خير الماكرين». در این دو آیه مبارکه شریفه که از مبدأ الوهیه نازل شده بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیه واقف شوید. اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعداء و موارد بلا چون شمع، روشنیم و چون شاهد عشق، در انجمن. ستر و حجاب را سوختیم و چون نار عشق، بر افروختیم. و لکن چه فایده که جمیع عیون محجوبست و همه گوشها مسدود. در وادی غفلت سیر مینمایند و در بادی ضلالت مشی میکنند. هم بریئون عما أعمل و أنا بریءٌ عما يعملون.

معلوم آن جناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول بزخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و

انصاف بهره‌اش نه و در لحظه‌ای این بنده را ندیده و در مجمعی
مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته، قلم ظلم برداشته و بخون
مظلومان رقم کشیده.

فطوعا لقاض أتی فی حکمه عجا

افتی بسفک دمی فی الحلّ والحرم

بعضی حرفهای بی معنی هم بجمعی گفته و در همین روزها هم
بشخص معروف، بعضی مقالات از ظنونات خود بیان نموده. و آن
شخص این دو روزه بطهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت.

آنچه در دل دارد از مکر و رموز

پیش حق پیدا و رسوا همچو روز

همه این مطالب معلوم و واضح است و بنای آن هم مکشوف و
محقق. از این بنده اگر کتمان کنند از حضور حق «لا یعزب عن
علمه من شیء» چگونه مستور ماند؟ و ندانستم که آخر بکدام شرع
متمسک اند و بچه حجت مستدلّ. این بنده که مدّتی است بالمرّه
عزلت جسته‌ام و خلوت گزیده‌ام. در از آشنا و بیگانه بسته‌ام و تنها

نشسته‌ام. این حسد از چه احداث شد و این بغضا از کجا هویدا گشت؟ و معلوم نیست که بآخر خیر برند و کام دل حاصل نمایند.

اگر چه ایشان بهوی سالکند این فقیر بخیط تقی متمسک و انشاءالله بنور هدی مهتدی. کدورتی از ایشان ندارم و غل در دل نگرفته‌ام، بخدا وا گذاشته‌ام و بعروه عدل تشبث جسته‌ام. بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حمیم جحیم مشروب شوند و از نار غضب الهی مرزوق. زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از ظلم البتّه نمی‌گذرد. آخر باید یک مجلس ملاقات نماید و بر امور مطلع شود تا بر ایشان مبرهن گردد. آنوقت حکم جاری کنند، قضی و امضی. دست ظنون ایشان کوتاه است و شجر عنایت الهی بغایت بلند. تا زمان آن نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرت نیست و چون وقت آید بجان مشتاقیم و طالب. نه تقدیم یابد نه تأخیر. إنا لله و إنا إليه راجعون. إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذِلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ بَعْدَهُ. وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

علت آفرینش ممکنات حبّ بوده چنانچه در حدیث مشهور، مذکور که میفرماید کنت کنزاً مخفياً فأحببت أن اعرف، فخلقت الخلق لكي اعرف، لهذا باید جمیع بر شریعت حبّ الهی مجتمع شوند بقسمی که بهیچوجه رائجه اختلاف در میان احباب و اصحاب نوزد. کلّ ناظر بر حبّ بوده در کمال اتّحاد حرکت نمایند چنانچه خلافتی مابین احدی ملحوظ نشود. در خیر و شر و نفع و ضرر و شدت و رخا جمیع شریک باشند. انشاء الله امیدواریم که نسیم اتّحاد از مدینه ربّ العباد بوزد و جمیع را خلع وحدت و حبّ و انقطاع بخشد.

هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ

توحید بدیع مقدّس از تحدید و عرفان موجودات، ساحت عزّ حضرت لایزالی را لایق و سزااست که لم یزل و لا یزال در مکمن قدس اجلال خود بوده و فی ازل الآزال در مقعد و مقرّ استقلال و استجلال خود خواهد بود. چه قدر غنی و مستغنی بوده ذات منزّهش از عرفان ممکنات و چه مقدار عالی و متعالی خواهد بود از ذکر سکان ارضین و سماوات. از علوّ جود بحت و سموّ کرم صرف، در کلّ شیء مما یشهد و یری، آیه عرفان خود را ودیعه گذارده تا هیچ شیء از عرفان حضرتش علی مقدار و مراتبه محروم نماند و آن آیه، مرآت جمال اوست در آفرینش. و هر قدر سعی و مجاهده در تلطیف این مرآت ارفع امنع شود ظهورات اسماء و صفات و شئون علم و آیات در آن مرآت منطبع و مرتسم گردد علی مقام یشهد کلّ شیء فی مقامه و یعرف کلّ شیء حدّه و مقدار و یسمع عن کلّ شیء علی انه لا اله الا هو و ان علیاً قبل

نبیل مظهر کلّ الاسماء و مطلع کلّ الصفات و کلّ خلقوا بارادته و
 کلّ بامرہ يعملون. و این مرآت اگر چه بمجاهدات نفسانی و
 توجّہات روحانی از کدورات ظلمانی و توهمات شیطانی بحدایق
 قدس رحمانی و حظائر انس ربّانی تقرب جوید و واصل گردد و
 لکن نظر بآنکه هر امری را وقتی مقدّر است و هر ثمری را فصلی
 معین، لهذا ظهور این عنایت و ربیع این مکرمت فی ایّام الله بوده.
 اگر چه جمیع ایّام را از بدایع فضلش نصیبی علی ما هی علیه
 عنایت فرموده و لکن ایّام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین مقرر
 داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السموات و الارض در آن
 ایّام خوش صمدانی بآن شمس عزّ ربّانی مقابل شوند و توجّه
 نمایند جمیع خود را مقدّس و منیر و صافی مشاهده نمایند. فتعالی
 من هذا الفضل الذی ما سبقه من فضل. فتعالی من هذه العناية
 الّتی لم یکن لها شبه فی الابداع و لا لها نظیر فی الاختراع.
 فتعالی عما هم یصفون او یندکرون. این است که در آن ایّام احدی
 محتاج باحدی نبوده و نخواهد بود. چنانچه ملاحظه شد که اکثری

از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی بعلوم و حکمتی ناطق شدند که بحرفی از آن دون آن نفوس مقدّسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگر چه بالف سنه بتعلیم و تعلّم مشغول شوند. اینست که احبّای الهی در ایّام ظهور شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی و بی نیاز بوده اند بلکه ینابیع علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساریست.

ای هادی انشاءالله بانوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی شده تا قلب از نفوس مظلّمه فانیّه مقدّس شود و جمیع علوم و اسرار آن را در او مکتوب بینی، چه که اوست کتاب جامع و کلمه تامه و مرآت حاکیه. کلّ شیء احصیناه کتابا ان انتم تعلمون.

و بعد سؤال از انقطاع شده بود. معلوم آن جناب بوده که مقصود از انقطاع، انقطاع نفس از ما سوی الله است، یعنی ارتقا بمقامی جوید که هیچ شیئی از اشیاء از آنچه در مابین سماوات و ارض مشهود است او را از حقّ منع ننماید. یعنی حبّ شیء و اشتغال بآن او را از حبّ الهی و اشتغال بذکر او محجوب ننماید.

چنانچه مشهودا ملاحظه می شود که اکثری از ناس الیوم تمسک بزخارف فانیه و تشبث باسباب باطله جسته و از نعیم باقیه و اثمار شجره مبارکه محروم گشته اند. اگر چه سالک سبیل حق بمقامی فائز گردد که جز انقطاع، مقامی و مقرّی ملاحظه ننماید و لکن این مطلب را ذکر، ترجمان نشود و قلم، قدم نگذارد و رقم نزند، ذلک من فضل الله يعطيه من يشاء. باری مقصود از انقطاع، اسراف و اتلاف اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجّه الی الله و توسل باو بوده. و این رتبه بهر قسم حاصل شود و از هر شیء ظاهر و مشهود گردد، اوست انقطاع و مبدأ و منتهای آن. اذاً نسأل الله بان ينقطعنا عن سواه و يرزقنا لقاءه، انه ما من اله الا هو، له الامر و الخلق، يحبّ ما يشاء لمن يشاء و انه كان على كلّ شیء قديرا.

و دیگر سؤال از رجعت شده بود. این مسأله در جمیع الواح، مفصل و مبسوط ذکر شده بیانات شتی و حکم لاتحصی. انشاء الله رجوع بآن فرمائید تا بر کیفیت آن اطلاع بهم رسانید. بدأ کل، من الله بوده و عود کلّ، الی الله خواهد بود. مقرّی از برای

احدی نیست. رجوع کلّ بسوی حقّ بوده و لکن بعضی الی رحمته و رضائه و بعضی الی سخطه و ناره. و در الواح فارسیّه و عربیّه این مطالب باسرها و اتمها ذکر شده فارجعوا الیها ان انتم تریدون ان تعرفون. و همچنین نقطهٔ اولی جلت کبریائوه در بیان فارسی بتفصیل مرقوم داشته‌اند رجوع بآن نمائید که حرفی از آن کفایت میکند همه اهل ارض را. و کان الله ذاکراً کلّ شیء فی کتاب مبین. و همچنین مشاهده در بدأ خود نما که من الله بوده و الی الله خواهد بود. کما بداتم تعودون و الیه ترجعون.

و اما ما سألت فی الحدیث المشهور: «من عرف نفسه فقد عرف ربّه»: معلوم آن جناب بوده که این بیان را در هر عالمی از عوالم لانهایه باقتضای آن عالم معانی بدیعه بوده که دون آن را اطلاع و علمی بآن نبوده و نخواهد بود. و اگر تمام آن کما هو حقّه، ذکر شود اقلام امکانیّه و ابحر مدادیّه کفایت ذکر ننماید. و لکن رشحی از این طمطام بحراعظم لانهایه ذکر می‌شود که شاید طالبین را بسر منزل وصول رساند و قاصدین را بمقصود اصلی کشاند. و الله

یهدی من یشاء الی صراط العزیز المقتدر القدیر. مثلاً ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربّانیّه است در انفس انسانیّه نمائید. مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیّت و دون آن و فوق آن و همچنین سمع و بصر و شمّ و نطق و مادون آن از حواس ظاهره و باطنه، جمیع بوجود آن موجودند. چنانچه اگر نسبت او از بدن، اقل من آن، مقطوع شود جمیع این حواس از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند. و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط بوجود نفس ناطقه که آیه تجلّی سلطان احدیّه است، بوده و خواهد بود. چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون آن جمیع معدوم و فانی شوند. حال اگر گفته شود او بصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر باو ظاهر و بوجود او قائم. و اگر بگوئی سمع است مشاهده می شود که سمع بتوجّه باو مذکور و کذلک دون آن از کلّ ما یجری علیه الاسماء و الصفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است. و جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره

از این آیه احدیّه ظاهر و مشهود و لکن او بنفسها و جوهریّتها، مقدّس از کلّ این اسماء و صفات بوده، بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحت است. و اگر الی ما لا نهاییه بعقول اولیّه و آخریّه در این لطیفه ربّانیّه و تجلّی عزّ صمدانیّه تفکر نمائی، البتّه از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی. و چون عجز و قصور خود را از بلوغ بعرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البتّه عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیّه و شمس عزّ قدمیّه بعین سرّ و سر ملاحظه نمائی. و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتهی مقام عرفان عبد است و منتهی بلوغ عباد. و اگر بمدارج توکل و انقطاع، بمعارج عزّ امتناع عروج نمائی و بصر معنوی بگشائی این بیان را از تقيید نفس، آزاد و مجرد بینی و «من عرف شیئاً فقد عرف ربّه»، بگوش هوش از سروش حمامه قدس ربّانی بشنوی. چه که در جمیع اشیاء آیه تجلّی عزّ صمدانیّه و بوارق ظهور شمس فردانیّه، موجود و مشهود است و این مخصوص بنفسی نبوده و نخواهد بود. و هذا لحقّ

لاریب فیه ان انتم تعرفون. ولكن مقصود اوّلّیه از عرفان نفس در این مقام عرفان نفس الله بوده در هر عهد و عصری، زیرا که ذات قدم و بحر حقیقت، لم یزل متعالی از عرفان دون خود بوده. لهذا عرفان کلّ عرفاء راجع بعرفان مظاهر امر او بوده. و ایشانند نفس الله بین عباد و مظهره فی خلقه و آیته بین بریّته. من عرفهم فقد عرف الله و من أقرّ بهم فقد أقرّ بالله و من اعترف فی حقّهم فقد اعترف بآیات الله المهیمن القیوم. كذلك نصر ف لكم الآیات لعلّ انتم بآیات الله تهتدون.

ان یا هادی! فاهتد بهدایة الله ربّک وربّ کلّ شیء ثمّ اشدّد ظهرك لنصرة امرالله و لا تعقب الذین اتخذوا السامریّ لانفسهم ولیّا من دون الله و يستهزءون بآیات الله سخریّا و یكونن من المعتدین. و اذا تتلی علیهم آیات ربّک یقولون هذه حجابات. قل فبأیّ حدیث آمنتم بالله ربّکم فأتوا بها ان انتم من الصادقین.

حال امر بمقامی رسیده که فو الذی نفسی بیده، که کلّ من فی السموات و الارض بعین سر بر مظلومیّت این عبد نوحه و ندبه

مينمايند. و نحن توكلنا على الله ربنا و ربّ كلّ شىء و لن اشاهد
كلّ من فى الملك الا ككفٍ من الطين الا الذين هم دخلوا فى
لجة حبّ الله و عرفانه و كذلك نذكر لتكون من العارفين.

و اما ما سألت فيما ورد فى الحديث بأن «المؤمن حيّ فى
الدارين». بلى ذلك حقّ بمثل وجود الشمس التى اشرقت فى
هذا الهواء الذى ظهر فى هذا السماء الذى كان فى هذا العماء ان
انتم من العارفين. بل انك لو تثبت فى حبّك مولاك و تصل الى
المقام الذى لن تزلّ قدماك يظهر منك ماتحىي به الدارين و هذا
تنزيل من لدن عزيز عليم. اذاً فاشكر الله بما رزقك من هذا الكوثر
الذى يحيى به ارواح المقربين و رفعك بالحقّ و انزل عليك
الكلمات التى بها تمت حجة الله على العالمين. فوالله لو يبذل
قطرة منه على اهل السموات و الارض لتجد كلها باقية ببقاء ربّك
العزيز القدير.

معلوم أنّ جناب بوده كه كلّ اسماء و صفات و جميع اشياء از
آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه باطن و غير مشهود، بعد از

کشف حجابات عن وجهها لن یبقی منها الا آية الله التي اودعها الله فيها وهي باقية الى ما شاء الله ربك ورب السموات والارضين. تا چه رسد بمؤمن که مقصود از آفرینش، وجود و حیات او بوده. و چنانچه اسم ایمان از اول لا اول بوده و الی آخر لا آخر خواهد بود، و همچنین مؤمن، باقی و حیّ بوده و خواهد بود و لم یزل و لایزال طائف حول مشیت الله بوده، و اوست باقی بقاء الله و دائم بدوام او و ظاهر بظهور او و باطن بامر او. و این مشهود است که اعلی افق بقاء، مقرّ مؤمنین بالله و آیات او بوده ابداً فنا، بأن مقعد قدس راه نجوید. کذلک نقلی علیک من آیات ربک لتستقیم علی حبک و تكون من العارفين.

چون جمیع این مسائل مذکوره در اکثر از الواح، مفصل و مبسوط ذکر شده دیگر در این مقام بنهایت اختصار مذکور گشت. ان شاء الله امیدواریم که بمنتهی افق قدس تجرید فائز شوی و بحقیقت اسفار که مقام بقای بالله است واصل گردی و مثل شمس در عالم ملک و ملکوت مؤثر و مضیء و منیر شوی. لا تیأس من

روح الله وانه لا يياس من جوده الا الخاسرون. ثم ذكر من لدنا
مصاحبك الذي سمى بالرّضا ثم بشره بما اراد الله ليكون من
الفرحين. ثم ذكر العباد بان لا يضلوا اذا اتاهم امر عظيم. قل كونوا
مستقيماً على امر الله و ذكره ولا تعدّوا عن حدود الله ولا تكونن من
المعتدين.

بارى اليوم بر جميع لازم كه بمقامى واصل و ثابت شوند كه اگر
جميع شياطين ارض جمع شوند كه ايشان را از صراط الله منحرف
نمايند، نتوانند و خود را عاجز مشاهده نمايند. قل كونوا يا قوم
قهرالله لاعدائه، و رحمته لأحبائه و لا تكونن من الذين غلبت
عليهم رطوبات الهوائيه و لن يبقى فيهم اثر الذّكر و الانثى و يكوننّ
من الهالكين. قوموا يا قوم عن مراقد الغفلة بنا الرّتى لو يقابلها كلّ
من فى السموات و الارض لتجدوا اثرها، و ان هذا ما يوصيكم الله
به لتكونن من العالمين. و اذا وردت مدينة الله ذكر اهلها ثم بشرهم
بذكر الله فى ذكر ربهم لتكونن من المستبشرين ثم ذكر البيت و اهلها
و الذين تجد منهم روائح القدس من هذا المنظر المقدّس الكريم

ثمّ بشر الرّضا و الذين هم معه من احبّاء الله . ثمّ ذكرهم من لدنا
بذكر جميل . ثمّ اقصص لهم ما ورد علينا من الذين ارادوا ان يقدوا
انفسهم فى سبيلنا و كان فى صدورهم غلّ اكبر من كلّ جبل باذخ
رفيع . كذلك يظهر الله ما فى قلوب الذين هم كفروا و اشركوا بالله
ربّ العالمين . و منهم من اعرض ثمّ تاب ثمّ كفر ثمّ آمن الى ان
انتهى بمبدئه فى أسفل الجحيم . ان يا ملأ البيان خافوا عن الله ثمّ
اتقوا فى انفسكم بحيث لاتعاشروا معه و لاتستأنسوا به و لاتجالسوا
إيّاه و لاتكوننّ من الغافلين . ففروا منه الى الله ربّكم ليحفظكم الله
عنه و عن شره و عن جنوده . كذلك نخبركم بالعدل ليكون رحمة
من لدنا عليكم و على الخلائق اجمعين . فوالله لو يكون لكم نظرة
الايمان لتجدوا من وجهه اثر الجحيم . فوالله يهب منه روائح الكره
الّتى لو تهبّ على الممكنات لتقلبهم الى اسفل السافلين . كذلك
نتلى عليكم من آيات الله و نقلى عليكم من كلمات الحكمة و
نعلمكم سبل التقوى خالصاً لوجه الله العزيز المقتدر القدير . فوالله
يشهد بكفره ووجهه و على نفاقه بيانه و على اعراضه هيكله ان انتم

من الشعارين. و هو يدعى فى نفسه جوهر الانقطاع كما ادعى
الشیطان و قال «خلصت وجهى لله ربّ العالمین. و لذا ما سجدت
لآدم من قبل، و لن أسجد، لأنى لو اسجد لغير الله لأكون اذاً لمن
المشركین». قل: یا ملعون انک لو آمنت بالله لم کفرت بعزّه و بهائه
و نوره و ضیائه و سلطنته و کبریائه و قدرته و اقتداره، و کنت من
المعرضین عن الله الذى خلقک من تراب ثمّ من نطفة ثمّ من کف
من الطین. فوالله یا قوم! انه لو یذکر الله لن یذکر إلا لمکر الذى کان
فى صدره. اتقوا الله و لاتقربوا به یا ملأ الموحدين و انه لو یأمرکم
بالمعروف یأمرکم بالمنکر لو انتم من العارفين. ایاکم ان لاتطمئنوا
به و لا بما عنده و لاتتعدوا معه فى مجالس المحبّین. فوالله ما
اردنا فیما ذکرناه لکم إلا لحبّی بکم یا معشر المخلصین.

و انتم یا معشر البیان فانصروا الرّحمن بقلوبکم و نفوسکم و
ألسنکم و أبدانکم و مالکم و علیکم و لاتکوننّ من الصابرين.
فوالله یا جنود الله و حزبه! قد فعل بنا هذا المنافق ما لا فعل الشیطان
بآدم و لا النمروود بالخلیل و لا الفرعون بموسى و لا اليهود بعیسی و

لا أبو جهل بمحمد و لا الشمر بحسين و لا الدجال بقائم و لا
السفياني بالله المقتدر المهيمن العزيز الكريم . فوالله يبكي علينا
غمام الامر ثمّ سحاب الجود ثمّ اعين المقربين . كذلك ورد علينا
في ديار الغربة في سجن الأعداء . قد أخبرناكم بحرف منه بل اقل
منها لتكوننّ من المطلعين . لعل تحدث في قلوبكم نار المحبة و
تنصروننا في كلّ شأن ، و لا تكوننّ من الغافلين .

ثمّ ذكر المهدي الذي ورد عليه ما يحزن منه قلوب العارفين . قل
يا عبد ان اصطر في امر الله و حكمه ثمّ استقم في كلّ شأن و
لا تكن من المضطربين . و ان مسك الذلة لاسمى لا تخمد في
نفسك ثمّ استقم في حبك ثمّ ذكر ايام التي كان يهب بينكم
روائح الله العليّ المقتدر العظيم . ثمّ انقطع بنفسك و روحك و
ذاتك عن مثل هؤلاء و كن في الملك من عبادنا المستقيمين .

ثمّ ذكر المجيد من لدنا ثمّ الذين معه من اصفياء الله و احبائه
لتكوننّ من الفرحين . قل اياك أن لاتجتمع مع اعداء الله في مقعد
و لا تسمع منه شيئاً و لو يتلى عليك من آيات الله العزيز الكريم . لأن

الشیطان قد ضلّ أكثر العباد بما وافقهم فی ذکر بارئهم بأعلى ما عندهم كما تجدون ذلك فی ملاء المسلمين بحيث یذكرون الله بقلوبهم و السنتهم و یعملون كلّ ما امروا به و بذلك ضلوا و أضلوا الناس ان انتم من العالمین . فلما جاءهم علیّ بالحقّ آیات الله اذاً عرضوا عنه و كفروا بما جاء به من لدن حكيم خبير . كذلك یلقى الله علیكم ما یحفظكم عن دونه رحمة من عنده علی العالمین .

ثمّ ذكر الرّحیم من لدنا لیكون متذكراً فی نفسه و یكون من الذّاکرین . قل یا عبد ذكر العباد بما علمك الله ثمّ اهد الناس الی رضوان الله ثمّ امنعهم عن التقرب الی الشیاطین . قل فوالله فی ذلك الیوم لم یكن میزان الله الا حبّ الله و امره ثمّ حبّی ان انتم من العارفین . ان الّذین هم أعرضوا عنی فقد أعرضوا عن الله و ان هذا حجّتی لو انتم من الناظرین . و یا قوم قدسوا ابصاركم ثمّ قلوبكم ثمّ نفوسكم لتعرفوا وجه الله عن وجوه المشركین . ثمّ ذكر الّذین آمنوا بالله و آیاته ثمّ نوره و بهائه ثمّ بالذی ینظر فی المستغاث لیكون رحمة من لدنا علیهم و ذكری للعالمین . و من أعرض عنی فأعرضوا عنه و لاتقبلوا الیه ابداً . و ان هذا ما رقم فی الواح عزّ حفیظ . و الحمد لله ربّ العالمین .

بنام محبوب یکتا

الیوم باید دوستان الهی بحکمت ناطق باشند و بما ینبغی ذاکر.
حق آگاه و گواهد است که آنچه از قلم اعلی جاری شده و میشود
مقصود ارتقای خلق و فراغت و آزادی بوده و خواهد بود. باید
صاحبان لسان و بیان که بحق منسوبند بحکمت تمام اطفال ارض
را تربیت نمایند. گفتار باید بمثابه نسیم ربیع باشد تا اشجار وجود
از او سرسبز و خرم شوند. یک کلمه اثرش مانند اریاح ربیع است و
کلمه دیگر بمثابه سموم.

بگو ای دوستان در جمیع بیانات عربیه و فارسیه از قلم اعلی امر
بحکمت نازل شده مع ذلک مشاهده میشود بعضی از او غافلند.
یا ایها المتوجه إلی الوجه ان افرح بما ذکرک المظلوم و أمر
العباد بما ینفعهم فی کلّ عالم من عوالم ربّهم العلیم الحکیم.
إنشاءالله کلّ بما أنزله الوهاب فی الکتاب عامل باشند و بآنچه
سبب علو و سمو و اشتعال است تکلم نمایند.
البهاء علیک و علی الذین عملوا بما أمروا به.

بنام خداوند مهربان

ای مهربان دوستی از دوستان یادت نمود، یادت نمودیم. امروز آنچه دیده میشود گواهی میدهد و بندگان را بخداوند یکتا میخواند. بگو امروز آفتاب بینائی از آسمان دانائی هویدا. نیکوست کسی که دید و شناخت. آنچه از پیش گفته شد در این روزگار پدیدار.

بگو ای دوستان! خود را از دریای بخشش یزدانی دور منمائید چه که او بسیار نزدیک آمده. آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده. بر یک دستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی. بگذارید و بگیرید: بگذارید آنچه در جهان دیده میشود و بگیرید آنچه را که دست بخشش می‌بخشد. آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده.

ای دوستان! بشتابید بشتابید بشنوید بشنوید. کردار دستوران مردمان را از کردگار دور نموده. بجای نیاز، آز، نمودار. راه

خداوند خدا را گم کرده اند. گمراهند و خود را دارای راه میدانند. پیشوایان را گواه نمودیم و آگاه کردیم تا در این روز گواهی دهند و بندگان را بپاک یزدان رسانند.

بگو ای دستوران! از خواب برخیزید و از بیهوشی بهوش گزائید. آواز بی نیاز را بگوش جان بشنوید و آنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید. امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد و کهتر کسی که گفتار دانا را نیافت و دوست تازه را در جامه تازه شناخت. دریای دانائی پدیدار و آفتاب بینائی نمودار. بشنوید ندای گوینده پاینده را و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیزه نمائید، تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید. بگو امروز خداوند در انجمن سخن میفرماید، نزدیک شوید و گفتارش را بیابید. گفتار پیک دیدار اوست، شما را از تاریکی رهاند و بروشنائی رساند. نامت را شنیدیم و در نامه یادت نمودیم. این یاد مانند نهالی است که بدست بخشش کشتیم، زود است که با برگ و بار تازه بی اندازه پدیدار شود. خداوند خدا چنین فرموده و راه نموده، اوست توانا و بینا و اوست گوینده و دانا.

کتاب عهدی

اگر افاق اعلی از زحرف دنیا خالیست ولکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراث، میراث مرغوب لاعدل له گذاشتیم. گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم. ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون. انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان: «ویل لکل همزة لمزه الذی جمع مالا و عدده». ثروت عالم را وفائی نه. آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده نیست مگر علی قدر معلوم.

مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلایا و انزال آیات و اظهار بیّنات اخماد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افئدة اهل عالم، بنور اتفاق منور گردد و باسایش حقیقی فائز. و از افاق لوح الهی نیز این بیان لائح و مشرق باید کلّ بآن ناظر باشند.

ای اهل عالم شما را وصیت مینمایم بآنچه سبب ارتفاع مقامات شما است. بتقوی الله تمسک نمائید و بذیل معروف

تشبث کنید. براستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است او را بگفتار زشت میالائید. عفا الله عما سلف. از بعد باید کلّ بما ینبغی تکلم نمایند از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان، اجتناب نمایند.

مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر. امروز روزیست بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود. مقام انسان بزرگ است اگر بحق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی بمثابه آسمان لدی الرحمن، مشهود. شمس و قمر سمع و بصر، و انجم او، اخلاق منیره مزیئه. مقامش اعلی المقام و آثارش مربّی امکان.

هر مقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و بقلب طاهر بافق اعلی توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور. خذ قدح عنایتی باسمی ثم اشرب منه بذکری العزیز البدیع.

ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را

سبب عداوت و اختلاف منمائید. نزد صاحبان بصر و اهل منظر
اکبر آنچه سبب حفظ و علّت راحت و آسایش عباد است از قلم
اعلی نازل شده ولکن جهال ارض چون مربّای نفس و هوسند، از
حکمت‌های بالغه حکیم حقیقی غافلند و بظنون و اوهام ناطق و
عامل.

یا اولیاء الله و امناءه ملوک، مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت
حقّند درباره ایشان دعا کنید. حکومت ارض بآن نفوس عنایت
شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود
نهیا عظیما فی الکتاب. هذا امر الله فی هذا الظهور الأعظم و
عصمه من حکم المحو و زینه بطراز الاثبات انه هو العلیم
الحکیم. مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف
مزین اند بر کلّ اعانت آن نفوس لازم. طوبی للامراء و العلماء فی
البهاء اولئک امنائی بین عبادی و مشارق احکامی بین خلقی.
علیهم بهائی و رحمتی و فضلی الذی احاط الوجود. در کتاب
اقدس در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش انوار

بخشش الهی، لامع و ساطع و مشرق است. یا اغصانی در وجود، قوت عظیمه و قدرت کامله، مکنون و مستور، باو و جهت اتحاد او ناظر باشید نه باختلافات ظاهره از او.

وصیة الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً بغصن اعظم ناظر باشند. انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس: «اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المآل، توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم». مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده. كذلك اظهرنا الامر فضلا من عندنا و انا الفضال الکریم. قد قدر الله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه انه هو الامر الحکیم. قد اصطفينا الاکبر بعد الاعظم امراً من لدن علیم خبیر. محبت اغصان بر کلّ لازم و لکن ما قدر الله لهم حقاً فی اموال الناس. یا اغصانی و افنانی و ذوی قرابتی نوصیکم بتقوی الله و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم.

براستی میگویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی. و جنودی که لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیّبة

طاهره مرضیه بوده و هست.

بگو ای عباد! اسباب نظم را سبب پریشانی ننمائید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید. امید آنکه اهل بهاء بکلمه مبارکه قل کلّ من عند الله ناظر باشند و این کلمه علیا بمثابه آبت از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است. احزاب مختلفه از این کلمه واحده بنور اتحاد حقیقی فائز میشوند. انّه يقول الحقّ و یهدی السبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل. احترام و ملاحظه اغصان بر کلّ لازم لاعزاز امر و ارتفاع کلمه. و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور. طوبی لمن فاز بما امر به من لدن آمر قدیم. و همچنین احترام حرم و آل الله و افنان و منتسبین. نوصیکم بخدمة الامم و اصلاح العالم.

از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است. نصایح قلم اعلی را بگوش حقیقی اصغا نمائید. انها خیر لکم عما علی الارض. یشهد بذلك کتابی العزیز البدیع.

هو العزيز الباقي

اليوم اعظم امور ثبوت بر امرالله بوده و هست چه که شياطين از جميع اشرار ظاهر و بتمام مکر در تخريب حصن امر مشغول. بر هر نفسی از نفوس مطمئنه لازم که در کلّ احيان پناه بخداوند متعال برند که شايد محفوظ مانند. بر آن جناب لازم است که بقدر قوه در حفظ امر سعی نمایند که مبادا فراغنه بر جنود الهیه غلبه نمایند. اين قول نظر بتکليف آن جناب ذکر ميشود و الا جندالله غالب بوده و خواهد بود. فاستقم على الامر و لا تلتفت الى احد فتوکل على الله المهيمن القيوم ان يا ورقة الاحديه تمسک بهذه الشجرة لئلا تسقط حين الذي تهبّ ارياح النفاق عن کلّ ما کر لعين. باری در اين ایام شیطان باسم رحمن دعوت مینماید و سامری بذکر ازلی ندا میکند و ابلیس بنهایت تلبیس مشغول گشته ففروا عنه يا ملا الارض لعلّ انتم بلقاء الله ترزقون. انشاءالله امیدواریم که از بدایع الطاف لایزالی و عنایات ابهائی از صراط امر نلغزی و در کنف

عصمة الله مستريح شوی و الله يقول الحقّ و هو يهدى السبيل. بارى
این چند کلمه با قلم شکسته مرقوم شد و الروح علیک و علی من
معک و علی الذی سمّی بالکریم من لدن عزیز حکیم.

هوالمبشر المشفق الکریم

امروز امّ الكتاب امام وجوه احزاب ذکر مبدأ و مآب میفرماید. فی الحقیقه ایّام ایّامیست که شبه و مثل نداشته و ندارد. طوبی از برای نفوسیکه زماجیر قوم ایشانرا از حقّ منع نمود بر صراط قائمند و بامانت و دیانت که از شرایط تقوی الله است مزین. جناب عبد آل ۹ علیه بهائی و عنایتی قصد جهات اولیاء نموده و با طلب کامل و استدعای فاضل از سماء فضل و عطا از برای هر یک مسألت نموده آنچه را که سبب و علّت ذکر ابدی و ثنای سرمدیست. لذا بحر بیان بامواج برهان و فضل مقصود عالمیان ظاهر هر موجی بذکری ناطق:

موج اوّل میفرماید یا معشر الأولیاء بایّامی فائزید که اکثر کتب عالم بذکرش مزین. امروز باید بنور اتحاد بشأنی ظاهر باشید که جمیع عالم از شرق و غرب بآن نور منور گردد.

موج دوم میفرماید یا قوم امروز احسن طراز عندالله امانت است. فضل و عطا از برای نفسی که باین زینت کبری مزین گشته.

موج سوم میفرماید روحا لکم یا اهل البهاء. لکم ان تظهوروا بما یتبئ

به تقدیس ذاته عن المثل و الامثال و تنزیه کینونته عما قیل و قال .

موج چهارم میفرماید یا معشر الاحباب ضَعُوا ما ینزلکم و خذوا ما یرفعکم بهذا الاسم الّذی به هاج عرف الله المقتدر المهیمن القیوم .
سبحانک یا الهی و سیّدی و سندی احفظ اولیاءک من شرّ أعدائک ثمّ انصرهم بجنود قدرتک و سلطانک ثمّ اجعل کلّ عمل من أعمالهم سراجاً بین أعمال من فی ارضک لتبدّل الظلمة بالنور انک انت مالک الظهور و الحاکم فی یوم النشور لا اله الا انت الحقّ علام الغیوب .

بسمی المہین علی الاسماء

حضرت خاتم انبیاء روح ماسواہ فداه از مشرق امر الہی ظاہر و با عنایت کبری و فضل بی منتهی ناس را بکلمہ توحید دعوت نمودند و مقصود آنکہ نفوس غافلہ را آگاہ فرمایند و از ظلمات شرک نجات بخشند. و لکن قوم بر اعراض و اعتراض قیام کردند و وارد آوردند آنچه را کہ معشر انبیاء در جنت علیا نوحہ نمودند. در انبیای قبل تفکر نما هر یک با اعراض قوم مبتلا گشتند بعضی را بجنون نسبت دادند و برخی را سحر گفتند و حزبی را کذاب بمثابہ علمای ایران سالہا از حق جلّ جلالہ ظہور این ایام را میطلبیدند و چون افق عالم منیر و روشن گشت کلّ اعراض نمودند و بر سفک دم اطہرش فتوی دادند. اِنک اذا سمعتَ تغرّات حمامة بیانی علی أغصان دوحۃ عرفانی قل الہی الہی أشهد بوحدانیّتک و فردانیّتک و بأن لیس لک شریک فی ملکک و لا شیبہ فی مملکتک. أسألک بأمواج بحر قدرتک و إشراقات أنوار شمس أحدیّتک بأن تحفظنی من شرّ أعدائک و تقرینی إلیک. آی ربّ ترانی مقبلا إلی أفقک معرضاً عن دونک أسألک بنار سدرتک و نور أمرک أن تکتبَ لی ما کتبتہ لأصفيائک اِنک أنت المقتدر الغفور الکریم لا إله إلا أنت العليم الحكيم.

